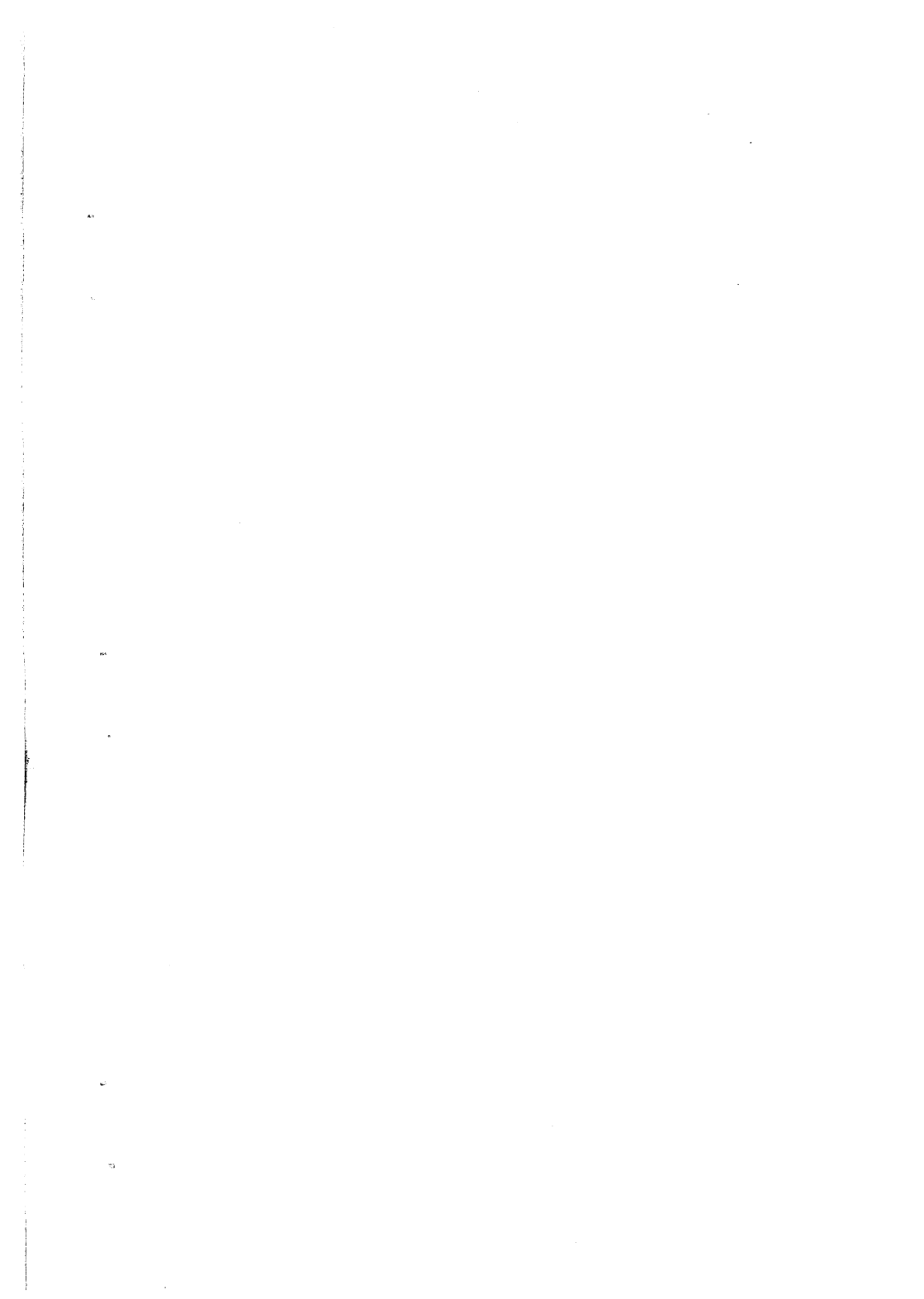


مجموعه آثار قلم اعلی

۴۶۱

ایمن: مجموعه بیست اجزاء، مفصل متفرد من روحانی ملی ایران
شید الله ارگانه، بنمدان محمدیو، به منظور حفظ و نگه داری
شده است و امت و ملی از انتشارات موسسه امیری تهیه شده است
شماره الکمال ۱۳۳، بهشت بیع



این مجموعه میراث آقا قدا علی از دو مجموعه برای
مستحق بجزیب الواعظ اسم این کتاب در ایران
نویسه کهنه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب جامع یا طریقه الغیب این مقصود مقصود است
و مجرب و مجرب است و مجرب است و مجرب است
و نامش در حدیث و رجاء در جوار الامین و ملاذ در ملاذ
کفاحه است و بجای و بجای الامین مقصود مقصود
المتجهین مقصود مقصود مقصود مقصود
البنین و غیره که شتاقین و ضریا و حجاب
الحقیقین و نور و نور الحقایق است
و در حدیث الامین و کفر و کفر کفارین و کفر
انسانین و در باب مرتب است و است و است و است

نکته

چوب تنخربا با این و برجا با قشمت قوت
شیر و جفت و مقبلاً از اعراض اثر خفتن
است گنیز با قشمت با سماء و بفتح اسکن الابر
الابر الا سمر الابر و و عمن القدر با سمر اللقا
فستما تقع من لادن للاصل اختد و کبریا
مفیدت الابر و لکن الاعلی و بر معرف
قیصر نظیر علی کما شقی من سفقین لم یس
میزرین قاصدا سمر عوا الابر و صالک
و بنا نظر لوجده ک و سطا و اولف
و اسکر هر چی کوصالک شمان انحضروا عه
و ما عه کاسر اولنک غبا ما معتر سطا لبر اعتر
عز القصد با سمر لوق عظمین و ما حقیقت سمر

۳
 بجای بر خیزد یا نشسته ای که مضمون میکند
 و عزتت با اله بوجه و بر با غیب و الشهاده آن که شریک
 که در حین بر عطا کنی لا منفه شوق حقیقت
 و لا یضطر بر عین راضی من فرستندک نیاید بر علی
 کثیر آینه از حد و استوار و بیشتر است بر باج بر عطا
 و استقامت استوار با لاجب که آن است عین
 با لایسته لغاتک و لا قطع عن کمالک و عین بر عین
 بقرک و وجه است عینتک و عینتک است
 بر ظهور و اقرت بر کن و لا یکن بر سینتک و کسیر
 فرستد بر سناه بنور جاکند و عینتک از ارتفع
 نماند و وسیع فاز بصفا و عینتک
 با طهرتک بر لایستک بر عینتک بر عینتک

۴
از غم زهر استگس درین توبه با بحسب شکر
نظیر با هر مضمون تا فرسود با غیر عین و زلفت
قبر حرق است کبر و اشتغال جلا عمر و عین و بجا
العلم است ای حرق و سیکرین با محبت است
عاشقان و تفریب است ای حرق است شکر و توبه است
الغرض بسیع ز غیر انار است حرق و عمر و توبه است
بند است ای حرق است حرق الطاف است عاشقان است
نزدک و لایرج با بر جان است از است تر عین با هر
فضل است و سمر متوجه است طوفان است ای حرق
ما طاق است سانس و حجر متوجه است ای حرق است
حسنت و حکمت و دیر تر تفسیر است اما چون
حدیث الغریب که در دعوت است ای حرق است ای حرق

و نظر سرد است این نیز سرع با شکر بخت
 و در وقت نایب بختی که در وجه حقیقت
 بخت و سلطان و هر که با بصیرت بعد از
 هیت با شستن جانک و طبع اولاد و حکم لا در شکر
 بس هر لاطرف نظر بختین من عبدالله النخسین
 مرستی که در برتیب کسر و در تسبیح بان غنچه شکر
 در تنوع صمیم و صبر کرم حشر حقیقتی با هم لایبدا و اولاد
 فخر کلمت الانشا تسبیح یا حسین و این نیز در غنچه شکر و در
 و ضرر کس و غنچه شکر البقاء منغیر غنچه شکر و شکر
 در ارتقا مجسمه علی شاکر منغیر غنچه شکر و غنچه شکر
 در ارتقا علی شاکر منغیر غنچه شکر و غنچه شکر
 شکر و غنچه شکر و غنچه شکر و غنچه شکر و غنچه شکر

این نیز از غنچه
 شکر

بان نامشنا

بالتأخذ بحرا لآلة العظم خطيبا لغيره عندك
قره بختنر بجوار اللانج حستك باسب قوس بلس
مع المخلصين اجتفانك ولو حيد من سمرانك لمران
لدر ان ناولو لرس عيش بايتن اجتنبتنر حرسق بيلك
اضدنا مر كلن الحجات بحير لالار من شرا لادو لير بيزركا
بايامن رطوبلتن و كاشتن و سترتن كطما بوجيرتو
طرفر اسسندن بيزركا و بقولك و ارتفا كلس سوار و اسسندن
و كطما لغف با لار غفب تنر فنر ظهولرس در تنر و برون
نعمتن و كطما نظ كلس بجز كلس فر غنمندن و لغقت لرك
و سلطنتك و كلس كاشتن و لما انقصه كلس ايجار تر سمر اليرت
نصرك و عدو كلس و عزت كلس من فر قرضت كلس بالمران
و از قرة الامر قرضت كلس جز لار خجرك و كلس كرجق و بوزرك

۸
لذات آیه مراد کتب التشریح الاقصر، الاعلیٰ فلیف ذاکر الابر
وکیستون کتب حسیا لمداری یا بابر ذاکر الابر ویا حریف
صغیر و یا شتا و شمس و لو صغیر یا الی سماء
در این کتب حسیات بحر که صغیر و رقیق و نوره
خوشبختی و لو شمس یا صغیر یا شتا و یا حریف
و فرقیست و در سبب لفظ هر جان بقوم تلقای است
ظهور کتب حسیات کتب حسیات کتب حسیات
و شمس یا الی سماء و یا حریف یا شتا و یا حریف
الافاضات حسیات حسیات و ذوات بالحق و ذوات
محضین و الی حق یا حریف و یا شمس یا حریف
احیاء حسیات حسیات حسیات حسیات حسیات
و فتن الاولیاء و یوح فی التوحید و یظهر لاجل العبد

انك لا تدري في زمانك ولا بعد الزمان الا في طوبى
 لمن انقطع في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 وما في حجب كما في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 يا طوبى لمن لا يدري في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 واذا حجب ان يعرف الحجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 استقيم ليتم في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 او حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 وقوم حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 انك لا تدري في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 ولا حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 بشر الحجب في حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى
 غير حجب من سبل انك وسرع انك في طوبى

١٠
وجعل من كبرياء بشراً عظيماً الظهور الأسماء المبررة من هذا الطبع
الأشرف الأسمى فبدأ بالألف المبررة الأسمى المبررة المبررة
وبآياتة الأسمى حسنة حلاوة ذلك وشأنك وودعيه
ما لا يحصى إلا عليك المسمى من عدم من شأنك المسمى
وانت قبيل المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
بذلك وظهور ذلك وسطاً من ذلك قوله الإله لا اله
إلا أنت المسمى وحروفه غير المسمى المسمى المسمى
لويالاته الآتية لا تنكروا أسماءه المسمى المسمى المسمى
وانت لما لك المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
فلا تخف من الأسماء المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
شعركم المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى
وغير الآيات المسمى المسمى المسمى المسمى المسمى

ابراھیم بن محمد سرور است در عصر اخیر منسج علی بن ابی طالب
قدس سرور است که در شان آنکه در ظهور است و بر روزگار
و لایق است بر سر راه بصیرت است که شکرش شود بعبادت و سبط
و تعریف بطریق قیامت دارک و قالو فرقیه ماناج
سبحان الحق الابرار و الحمد الاصل و ذابیت من اجل الامم
ابراھیم بن محمد سرور است که در شان آنکه در ظهور است و بر روزگار
و لایق است بر سر راه بصیرت است که شکرش شود بعبادت و سبط
و تعریف بطریق قیامت دارک و قالو فرقیه ماناج
سبحان الحق الابرار و الحمد الاصل و ذابیت من اجل الامم
ابراھیم بن محمد سرور است که در شان آنکه در ظهور است و بر روزگار
و لایق است بر سر راه بصیرت است که شکرش شود بعبادت و سبط
و تعریف بطریق قیامت دارک و قالو فرقیه ماناج
سبحان الحق الابرار و الحمد الاصل و ذابیت من اجل الامم

بگویند خند حق و حین من بر فضلک و شکر من
 و آنکه ای محمد یا مقصود لعین و لکن شمایا و لکن
 قمر شایه ایروستیم و غایت رجالات و شکران از سر
 خین لطف موم کسیر لطف ما آتینت مراد و ما و غیرت
 فرخنده عیالتی خضر و شکر خیر خلق و جلال
 یا ایها لطف ابرار بجلال آلا اجسود عن کلبا فربک
 ولا امریز ای فریبک بر اختر کسب بگویند و اختر کسب
 بین تقربین حسن خلق و مخلصین من عیالک و لیسایر با
 کمال و بالک الامر استکدر فرخنده این قدر کفر آفتاب
 از یار و آرا کسب و حسن بان تفرع عیالک کسب خیر
 فرموده قرب و توجه الی انوار و جود و اقبول الی انوار
 و تفرع الی بحر رحمت و نطق فریاد محزون و اشتغال

بنا برینست که در کتب طهریه و غیره در بیان اینست
 که اگر کسی استنجائش در راه است و در آنجا
 فرقی نیست و الاغی فرطاً حیا میکند و در آن وقت
 در راه است و در آن وقت عفو کند و بگوید
 بولاد کتک فرطاً کتک الاغی و غیره و اینست
 فقال کتک در راه است و در آن وقت
 فی غیره است در راه است و در آن وقت
 عملک در راه است و در آن وقت
 و تقوی در آیات و سلطان کفایت از آن خبر
 و صالک کائنات ظهر نفسی و تحت باب لغت
 عند فریب سمان و در حدیث در راه است
 ایقت بان لغت المشرق بعد و ما در آنست

ولسر با سبب عالم مقصود الامر لمراد با مقام استقر
 عرش عظمی و از متفرقات بعد و کان و نور با لاله
 و حکم عوشتنک با نور لاجوه و اکثر لغیب و اللطیف
 که ز نور عرش فرستد و در زجر کفر از ملک
 لا عظمی است که عبادت را بفرمان کند و تصور این
 و با بزرگ تصویر است و فی جلاله شکر و شکر
 علیک می مشرق حکمتی بالاه و ذکر عند جمع است
 و کفر است از هر چه بگفته فوق عرفان است
 و حکما از این عبادت که لایحان است و از این عبادت
 و محو با بختام اسمان تقدیر و غیر از این است که اینست
 و حکمتی از احدی در اینها نیست و غیر از اینست
 فرشتگان حکمتی الا علی الذکر است که صبح است

فرسار دلان و باطن منتهی به نیت عیاشان بر سر
 عاقلان و گزافان و کفایت صراحت علم بر
 لایم بر سر تبحر منتهی به جوانی و الامکان و ستر
 منیر با بصورت و تقوی بر سر ظهور و ظهور (بظن منتهی
 اندک) و اوقات سر با الطهور و تقوی الطهر منیر
 فاعجب شکر تو ملک و عظمی و جل جلاله قدرش
 کما علیما اعترف با کما غیر اشرف ان اولاد عشر
 و کما تو اعترف با کما غیر امواج بحر تو ملک و کما غیر
 اعترف با فقر لیدر ظهور الحسن و انشعاب کما غیر
 اقر با نقیضه کما غیر سلیات اولاد جلاله و کما غیر زقر
 بالذل عند اشراق شمس عرک و کما غیر غنیمت اعترف
 بغایه و فنا غیره و بقا عظمی و سعادتی و ملک و کما غیر

۱۸

۱۲۶
یا ظهیر والاکل شریک و سلطان کبر شریک و محبوب اولی
تقدیر آنا اولی و کرم قدر المنقضین حسن القدر
بلکست لخواصه من غیر شکر لعل طبع من نزار بکفر فخرین
و هو کبر و تکبر و کبر بکرمین عبد اکبر الشیخه اجبریت
عراقک و ملکوت لایکری فی الخیر والاک استقامه
الذکر والاک استقامه و کرم اولی من اجاب من شیخه صدق
منار و صدق این لغرضه لعل یعرف به کرمه و کرمه
نور و دانستن و روزگار و کرمه و کرمه
استغفرک و کرمه و کرمه و کرمه و کرمه
و کرمه و کرمه و کرمه و کرمه و کرمه
شاید شایسته کرمه و کرمه و کرمه و کرمه
الآیات مخصوصه بکرمه و کرمه و کرمه و کرمه

۱۷

تریتم به صحائف مجرب و لاصح کفایت میخورد از انصاف
 و مظهر انوار است که با شکرک به علمش عبادت
 و سبب مناجات من است انوار سر الاربع و بیاید
 الاغراض از انوار از نوری معین در ان بصفا کعبه
 و کبریا و در لایحه کعبه معین سبب الرضا فکرات
 انشاء است که با ان کعبه و سلطان العجمو بان تحفظ
 عبادان بر خضر است و کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 اقله کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 و سبب ان سبب ارعاع و وجه بر شکر و حسن خلق
 لا تمنع من سبب کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 مراصفیات کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 محراب الایمنان، ایکن بر خضر کعبه و بر الایمن

بدر

این مضمون علیه فیما یزید من علوم بین ایرتدیه فی الجمل
و عرض و اسطرطن ان لدر تطوف بحجبه حولها
یساگر عا التذابین الامس بسمه و سلطانه قد فعلوا
فر لایه مالایق در انما ان یقوم بوصفه و اربوا انما
کروح و صاج من غیر المنکوت و هدر لوق بقرت
لو یوجه احد بسمع الفطر لیس حنین الاشیا و انما
بما و عا مطرف لوم الالف من التذین اضر من کسرت
فی نوم لظن لاق هدر منصف یا لمر منصف فر لک
و هدر فی اصر منظر بعیر کن و هدر فی اصر سمع
با و کن و هدر فی اصر من نطق با حق فر لکن و عذر
یا ایچا کن لمر با فکن الا هدر و سمع تنطق به
سرت لمر لوم لمر منظر لکن لمر سمعها لمر

در نظر

۲۰
وینفرد فیہ لایفصح الیجوز کالتار منجہ بشیر بطوری
وفاضا باسیر و شاعر النفس و مناکیا باسیر و ذکر کرد و ذکر
و اشرف موع انوار کما یأمر و بیان در یا سببوا حسنت
و رأیت ما قالوا فی حقہ و اذ یکون فی الامر لکرت اشرف فی حقہ
رغم ان عین سرخ غم و انتم و انت کما لا الاله الا انت و حقا
یو مد و انتم تر تیز نیر در صحیح لغوی و کتب سبب و اللغوی و انتم تظن
انہ لو انہم انما کنت فی غیب و کنت فی الاصح الحقیقی و انما
استور و کتاب کمهور و انہ لو لم یضرب فی حقہ حسنت
و امر و خطم و کجمن فیما یأمر بسلطانہ و کجمن کجمن
من یوقف اقدار من ان انہ انما حق و کجمن ما از لکنت
و صحف و اوستا مع صقیان و انما سبب
و کجمن و انما کجمن کجمن کجمن کجمن کجمن

۲۱

والاضرف ففقتن من فخر حوريت الامر و استحق بان لا تمنع بحاظ
 الطمان عن كثر نيز حملوا اشتد انه فر سيدكن و ذاقوا كاس
 البعدا في حزن و وحسدا لا تجن بتمكن و وودو عليه مر بالاوه
 على حلقه و بریتك امر را آه سر عبا كن كثر نيز اجابا
 اذ ارتفع نراكن و توججوا اذا شرفن انزل و حكمن و قبلوا
 اولاح فقتن الا على باسدر كثر بر نصق من فرضن و سناكن
 امر برت سدر لهما ما قدرته لا حقيقا كن ان نيز من استقبولوا
 المشركين فمركك و حنن و سرعوا الا مشرق البسدر
 باسبر و و ذلك انت كثر باهر و عدت فر محكم لا تكن
 بان تنكرهم فر كتابت سزا و اعطاهم فر لا كن صدقته
 عليهم و كبر الهمر على وجهه بر تيسر اشرف شيخ سبر افق
 فر شيتن و ظهر انزل من مطلق بيان كن امر بر شمس

فرج جز حسنت و نور هم برانوار فرج خود کت تیر غفر یا ایتر
 و اما هم سبب خود کت و در مکن و الطاف کن، تیر ارسل الیه
 عن ربک یجیب استرکی العلیا انضات میصن جاکن، ایتر انمن
 لتقدر علی ما تشاء، و انزلت انزلت ای کما لا یحضر الغفور الکریم
 و ای کما لا یحضر العالی و یا ای کما لا یحضر الکریم و ای کما لا یحضر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل العظم الباردة في كتاب الابداع طراز جاول الاستراع
 وفصل منها علم ما كان وما يكون حسب ما نظر امرار ما فصل من الكاف والنون ههنا
 بين الكلمات التي ظهرت على صدر القوس كالشمس البارغة من ابي الله الحسين
 وزين باد ساج الامكان بفضل اشاع على العيب والشهود والحمد لله باديين رؤسنا
 بجان الاستقامة والايقان ونورا بصارنا بنورا لعسرفان وجل قلوبنا نحرنا للقاء
 حبه وكننا بجزاهر دونه وادعيا لدر ذكره وحققا لفرأيد حمده نحمده على ما فصل
 اعظمهم والحمد لله الائم الذين هم من جملة العز الودود والحمد لله ما فصل من
 الاعلى علوم الانشاء والرزق من الله طه التي ظهرت ولاحت فصلت ونعتت بشيئت
 وبرزت من سانه خلق الابدع بفضل اشاع على كل شاهد مشهود والحمد لله ما
 ورقا البسيان على افان ودته التبيان نعتات تجذب منها الارواح العقول
 والحمد لله ما انطقنا بشانه واطلق استماعا على بواعي شكره وجوامع ذكره نحمده بما
 سابع بحبته من العباد ونفخر بما قامه في البلاد وما عرفنا بسيله وجعلنا حلال اسرار

حية بفضله ورحمت الله هو الميسم القويم واصلى واستلم على من يحلى من لسان
 كتحلى الباء قبل الباء بين الكلمات وعلى من سلك سبيله واراد وجهه واتح
 او امره وقصه كعبته وشي في ضمه سبيله كثيرا دائما اذ لا قد يافتة رذائل
 رشح على الموجودات عما ساني الله من ماء المعاني والبيان في تفسير الائمة
 الاول من هذه السورة المباركة بامر ربى العزيز الغفار فاذا استمدعى منه الاعانة
 والتوفيق في هذا التفسير التيسر والشرح الرقيق واليسقن وهو نعم الميسر

بسم الله الرحمن الرحيم

والكنائس يا ايها السامع ان تريد ان تصل الى بحر المعاني والبيان الذي
 اوجده الرحمن في قلب الانسان فانظر فيما نيتك من معاني هذا الالف التي احسب
 ونشرت واشرفت وافادت قبل هذه السورة المباركة فاعلم بان هجاء الحروف
 لا تحصى وتفسير لا تعد اذا فانظر ان الله بعد ما جعلها حروفها من اول حروف الاسما
 العظمى والسر الاقوم والرمز الاقدم والنور المشع الاعم والجزء المتبليح الامنع
 والنا المحرق الارفع جعلها ببدء الكل سورة القرآن كما شاهد بان في كل سورة ببدء
 هذا الطراز الاول واللفظ افضل وقد فرض محمد رسول الله على كل مؤمن ان لا يبدؤ
 في شئ الا ويتكلم باسم الله كما قال كل امرؤي بايل لم يبدؤ فيه باسم الله
 فهو ابر لان الانسان اذا اراد ان يذكر اسم الله لا بد ان يبتدء بابا

٢٥
لاجل باذن علي ان سوان يتكلم به لان في تلك الايام كان هذا الاسم
مكتوباً في كتاب النبي و مستورا في ادعي استر دلتا ما اراد الله ان يكون
الارض خالية عن اسمه الا عظم له اعتراسهم في كل طور حرقا منه و دحض عليهم ان
يكرهوه كمكان في القرآن اشار بابا و في الانجيل بالباب لان بين
الخريف ما في اول الاليسن الباركن الاليسن و في طور ايسا ان ابره بكلمة
من دون عسرفان صاحبه و في هذا الطور عرف الله نفسه و استقر الاسم على سر
التعريفه كما شتم شرون و لاجل ان يذكر به الاسم جعله الله باهتسم في لسان
العربية و ليس يغير باللفظ الا في ان الباء تير يكون لا يعرفه الا الله و
مخزون في كتابه لفظ الله و مستور في ادعي استر الله من عرفه يستسي عن
الواليسن و من تكلم به و اتقن بحاله وصل بالعلية القصوى و تسي العروج في العلم
الاعلى و تير الاليسنة و تير القديسة و هو التير الظاهر و الظاهر المستور في هذا
المقام علق معنى ما قبل انه ظاهر و مستور و باطن و مكتوف لان ذات الله
لم ينزل كان ظاهرا و باطنا و ليس له ان يكون لا حضور بل حضوره و بطونه في
الظواهر الخلق و ايضا له باد و شابه كمثل الروح هل يرى الانسان
لانه من شدت طوره باطن و من شدة اطرافه تجوب منه القوة
والقدرة و اسكون و الحركة و الجاوس و الدعوى و الادراك و الضم

والكتابة واللفظ وبل هذا فانظر في الباء ان منها حركة كل شيء ويكون كل شيء و
قيام كل شيء وقود كل شيء ولا يعرفه الا العاقل البصير والناظر الحسبير ولو اتينا متبع
ذاتنا من ان يعرفنا احد او تدر كما نفرض ولكن هذا العرفان في رتبة الخلق تعرف
كل نفس على قدرها وفهمها وايم نفسية ما بلفظ المكنون اي ان الباء هم المكنون
متبع من منع محمود محبوب متعالى محبوب ومنه ظهرت الاسماء الحسنه وبرزت الاسماء
اليلما التي حرت في اسماء الله تعالى مثلاً فانظر في الباء اذا كتبت بها بالياء يخرج
منه الالف او ينظر لفظ الله وهذا اول اسم ظهر من الباء كما يقولون اناس من
يعقدون بان هذا اول اسم من اسماء الله ويسمونه بالاسم العظيم وهذا
صدق لانه خرج منها و بدء منها لذا سمي باسمها اولان اناس افس اذا ما عرفوا
الباء يسمون الله بالاسم العظيم وهذا الاسم عرش الاستواء الباء عليه وكذا ان
فانظر في الباء اذا تسبب عدوها وترجعنا الى رتبة اناسات نظر الراء اذا نظير
اسم الرحمن الذي منه ظهر الرحمة الكبرى والعطوفة العظيمة وكل من احسن خلق
احاط بجميع البلاكات بعد بان كل شيء بدء من هذه الرحمة العظيمة وهذه العطوفة
كبيرة على شأن احاط المؤمنين والكافرين والشيقي والسيئد والعاقل والفاقر
الراحم والظالم والطاغى والتمنى وكذا انك ظهر منها اسم الرحيم الذي بسبب
و دخول المؤمن في ظل الله وورود العارفين في جنته وصل الله وتمنست موت

٢٧
القلب في بحر حجة الله وهو الذي اويأخه يدس يكون غل اصبدا في اقل من ان
يصير اقل اصبدا ويرفع في اليمين الى السماء ويركب على السحاب بفضل الله العزيز
الوهاب وهو الذي انجى نوح عن الغرود وطمس عن يد الفرعون ورفع
المسيح الى السماء وهو الذي انجى النوح عن الطوفان والوطر عن شر اهل اصبدا
والنود عن ريح صرصر عاصف والادم عن يد الشيطان وذا النون عن لظمت
وهو الذي به يرزق الله المؤمن من بدل ثمرات شجرة الايقان وجوامع الآ
البحان وكذا الك اسم الرزاق الذي به يرزق الله من شيا بار يريد من انعم
القدسية والالاء المحففة الثمرات الجنة من اشجار الالامة وكذا الك اسم الله
الذي هو مربى الوجود من الغيب والشهود وبه يرزق الله عباده الذين يطير
في هواه وصله وقلاده ويحبهم فالصين لذكره وما يقرب ثباته وما يستن
يسر ضانه وكذا الك اسم الراني الذي يرى كل نفس في عالمها ويحكم عليها و
يرى ما في الغيب والشهود ليس محضاً غداً شئ في الوجود و به يلقي الله الالامة
في قلوب المبرزين ويحكم آمين من وساوس الشياطين وكذا الك اسم الرب
الذي راقب امور المؤمنين وحافظ العارفين والمصدقين عن كل داع
وكره وحارس ايمانهم عن وسوسه كل مؤوس وكذاب وغافل وكذا
اهم الرؤف الذي هو رحيم بالموثقين ورؤف بالمثقين ويختم من كل كرب

ميسن وكذلك تاخذ عدد الباء والالف مع بنتها بصير (ع) اذا ظهر الواو اتى
 هي حرف اول اسم الواحد الذي كان لم يزل واحدا في ذاته ولا يزال يكون منسدا
 في نفسه بلا شبهة وشمال وشركية واثمال الظنير وانداد وهو منظر صفة وحدانية
 الحق ومعدن فردانية الله وكذا الك التسم الواسع الذي يعني الله عباده ويكون
 في دنياهم ويستتم في بلديته برية الى ساحته قدسه ودعواهم في جنته وصلته
 وكذلك اسم الواو بالذي به بيت من بياض ويفر خطا من بياض من عباده
 ويسمى من بدائع الاله وجوامع نعمانه وكذلك اسم الواو الذي كان من اول
 الذي لا اذله واحدا في ذاته ويكون الى آخر الذي لا آخر له واحدا في كينونه
 لانه شبيه ولا مثل ولا ضد ولا نيك ولا قرين ولا نظير وكذلك اسم الوكيل
 الذي هو قائم على خلقه من ذرات خلقه وهو الذي جعله الله بيا ومعدنا
 بالانبياء المفضيطن واعتما وانجائين وكذلك اسم الوارث الذي هو وارث
 الارض وما فيها كما قال الله تعالى ولله ميراث السموات والارض وفي قيام
 وارث قلوب المؤمنين وكذلك اسم الوفي الذي جعله الله مؤتمرا في اجور
 الصابرين والذين يدعون تسم البلايا في سبيله ويسبرون رضاه ويموتون
 اجورا على ما يلزمه وشرعيه وكذلك الك تاخذ عدد الظاهر من حرف الباء
 بصير احدا اذا يخرج منه حرف الالف الذي هي في اول اسم الاله الذي لم

بقره كان احداً فذوا اولاداً ولا يزال يكون احداً فذوا اولاداً وكذلك
 اسم الاول والآخرة انما هما بصنفتي اولية الله واخرية وهما اللذان لم
 يرزل كانا اولاً وآخراً ولا يزال يكونان اولاً وآخراً وكذا الكسفة تأخذ عدد
 ظاهري الباء والاهن مع مينية الالف مرة والباء مرتين يصير تسعة ثم
 ترجمه الى رتبة احشوات يطرز الصاد في اول اسم الصمد الذي هو سيد الباء وهو
 العباد والتصور في الحواج والمطالب والملاذ لمن يلوذ والمراد لمن يريد
 جماله وكذا الكس اسم الصانع الذي جعله الله صانع كل شيء عما خلق من السموات
 والارض وصانع آدم الذي جعله الله حائل سر امره وامانة حبيبه
 وكذا الكس تأخذ عدد الباء مع الالف تسبعمائة وستة عشر ثم ترجمه الى احشوات
 اذا شحج حرف الين التي هي في اول اسم الين الذي به يسمع الله نداي عبده
 اذا شحج بين يديه ويستنظر لخطاياهم وبه يسمع نداي كل شيء عما خلق من الارض
 والسموات وكذا الكس اسم السيد الذي هو عظيم فوق كل شيء وسultan فوق كل شيء
 والملك رقاب كل شيء وبالظير كل تسلطنة في ارض الله ويحلن كل تسلسل
 كس الله وكذا الكس اسم استوعب الذي جعله الله فترباعن كل اسم ويسم عن كل
 وصف ونعت وهذه الاسماء كلها في تسبعمائة وستة وعشرون حرفاً
 وكذا الكس اسم السلام الذي جعله الله سالماً من كل شيء وعرفان كل شيء

وبه جعل الله استلزامه من شياً من غيبه ده ويربهم من مرض الوهم والفتان ثم
 الانكار والاعمال كذا لكث تانده عدواً بصير (٢٠) اذ شرح حرف
 ابا، التي في اول اسم البصير الذي به ينظر الله الى كل شئ بطرف الاعيان
 عن الخطايا والعيسان وبه ينظر كل ما ستر عن الابصار ويخفي عن الانظار
 وكذا لكث اسم البديع الذي به ابدع الله كل شئ في مقام الحروف وبه يبدع
 كل عتيق وكذا لكث اسم الباقي الذي كان باقياً قبل خلق كل شئ ويكون
 باقياً بعد فناء كل شئ وقد اظهر الله منه كل تقاضى الحسن وكذا لكث اسم الباقي
 الذي جعله الله خالق كل شئ من الحسد ومنه كفاية غرق في بحر لغنا
 وكذا لكث اسم الباطن الذي جعله الله مستورا عن ابصار كل شئ ومحموظاً
 عن انظار كل شئ وهو الذي كان من الاول الذي لا اول له حسيراً
 بكل امر ويكون الى آخر الذي لا آخر له مطلقاً بكل فعل وكذا لكث اسم الباطن
 الذي به بسط الله الرزق لمن يشاء من عباده ويسطر لمن يريد خوان كرمه
 والظان وبه بسط الله الارض كما ترى وكذا لكث اسم البر الذي جعله الله
 مطلقاً كحسب من انظر الخير لمن يشاء واراد عن عباده ومنه سبب الخير لمن
 يشاء ويريد من برية وكذا لكث اسم الباطن الذي جعله الله بائنث
 كل شئ وبعبث الله البستين والمرسلين لهداية الخلق الى الفسحة والحق وكذا

فاتخذ عدد ظاهر الباطن (١١) وترفعه الى رتبة الملائك يخرج حرف القاف التي
 هي في اول اسم العبد الذي به كان الله مقته وادعى كل شئ ويكون مقته را
 على كل شئ وبه يقين يدب ويعلو وينح ويئس ويحج ويرف ويسفل ويشق ^{استأ}
 عن ابدار المؤمنين ويخلم في رياض الجنيم وبه يدخل المشركين في اصل ^{الجنة}
 وكذا اذنت اسم الظاهر الذي به يقير الله على المشركين ويضم في اصل الحجب وكذا
 اسم القريب الذي جعله الله قريبا لكل شئ من نفسه كما قال الله تعالى ونحى قري
 اليه من جبل الوريد وجعله عالما بما يحظر في بال لعباد ووافدة من في ابدار
 وكذا اذنت اسم القديم الذي جعله الله قديما في الاصل الذي لا اول له وبأما
 آخر الذي لا اخر له وكذا اذنت اسم القدوس الذي جعله الله مقدسا عن اوبام ^{الجن}
 ومنزها عن ادراك المدركين ومتعاليا عن وصف الواصفين وقبائها عن غيبان
 العارفين وكذا اذنت اسم القيوم الذي جعله الله قائما على كل شئ وسائما
 على كل شئ وهو الذي بهتياه على الامر ظهرت القيامة الاخرى وضرب سن
 الارض دستما وناح ركان ملاين الالهة وكذا اذنت اسم القوي الذي جعله الله
 قويا على كل شئ ومن قوته ظهرت قواة الارض كلها وبه يخرج الله الناس
 من جنات النفس والهوى ويضع المقيمين الى المقام الاسنى في ظل اسمه الابهي
 وكذا اذنت اسم القابض الذي جعله الله قابضا او واح كل شئ وهو الذي به

ارض الظنون والادهام بامر الله الخبير لعلاّم وكذا كاسم لقاضي الذي
 ببعضى الدير حوانج الطالين ومفاصداً خاينين وبحكيم الله بين المؤمن والمشرک
 واليعد والشقي وكذا الكف فانظر في الباء والالف مع بنيتها خبير (٦٧) ثم ترجمه الى
 العشرات شرح منه حرف العين التي هي في اول اسم العالى الذي جعله الله تعالى
 فوق كل شئ وبه انهر عو شانه وسمو قدره بين عباده وهو الذي لم ينزل كل
 تعالى عن وصف الملكات ونعت الموجودات وكذا كاسم اعلى الذي
 جعله الله عالماً بنا في السرد والاجار ومنه طهرت علوم الارض بين العباد وكذا
 اسم الخبير الذي جعله الله غالباً فوق كل شئ ويهيمنا على كل شئ وبه طهر الله
 عزه بين برية وتجليه في خلفته وكذا كاسم العادل الذي به انهر الله عليه
 في الارض لصيل المشرک الى الدرك الاضل من النار والمؤمن الى احبته الوصل
 والوصال وكذا كاسم العفو الذي منه انهر الله عفوّه في عباده وبه يغفر
 الذين استعانوا باباب غمائه وعفوّه وكذا كاسم العظيمة الذي جعله الله
 فوق كل شئ وبه انهر الله كل عظيمة في ارضه وهو الذي شانه اعظم من ان يوصف
 بوصف او ينعى بعبث او يدرك بشئ او يثنى بثناء او يذكر بذكر وهو اعظم
 للخبير وكذا كاسم تاخذ عهده ظاهراً بالاء والالف مع بنيتها الالف مرة والباء
 مرتين يصير تسعة ثم تعنه في بحر المئات تطهر الظواهر التي هي في اول اسم

الذي جعله

الذي جعله الله غائباً على كل شيء وظاهراً في كل شيء وبطيرة الله غيبته على كل
شيء وكذا الكت تاخذ عدد الباء ثم تفرقه في طه طام اشراة تخرج الكاف التي
هي في اول اسم الكرم الذي جعله الله كريماً بكل شيء ومنه ظهر الله الكرم في
عالم الوجود وكذا الكت سم الكافي الذي جعله الله كفاية للمؤمنين كما قال الله
تعالى ومن يؤكل على الله فهو حسبه ومنه ووصف لنا ومن يتوسل بكل الله ^{كفاية}
الكريم وكذا الكت اسم الكبير الذي جعله الله سيده اعظيماً اذا جاره على كل شيء
ومنه ظهر الكبرياء لكل كسبير في الارض وكذا الكت اسم الكاشف الذي جعله الله
كاشفاً غطاء ^{الظلمة} عن ابحار المؤمنين وكاشفاً الكروب عن اجساد من شأ
تما خلق بين السموات والارضين وكذا الكت تاخذ عدد الباء والالف و
بنيتهما اذا تخرج حرف الحاء التي هي في اول اسم الحى الذي كان من الاله
الذي لا اول له حياً وانما فسوما ويكون الى آخر الذي لا آخر له حياً
وانما قوماً وكذا الكت اسم الحليم الذي ظهر الله منه علمه الذي يستس كل الحيا ^{طنين}
واحاط احسنها بق جمعين وكذا الكت اسم الحبيب الذي جعله الله حافظاً للدين
اسموا به من حبس الشيطان ووساوس اهل الطغيان وكذا الكت اسم الحى الذي
الوحيته محقق وثبوت وهو متحق للالوهيته والربوبية والسطوة ^{الظلمة}
وكذا الكت اسم الحبيب الذي جعله الله محمداً ^{كاشفاً} وكان في كل شيء وهو الذي

٣٤
 كان في اول آله الذي لا اول له كايضا لكل شيء ويكون الى آخره الذي لا آخر له
 لكل شيء وكذلك اسم الحمد الذي هو محمود في اعماله وجعله الله حامداً للفضيلة
 بين المبرزين من عباده وكذلك اسم الحسنى الذي جعله الله عجيبة لكل شيء و
 عالماً بكل شيء وطيبة لكل شيء وكذلك تاخذ اباءً والالف ومع نسبتها
 وترفعه الى سماء الملائكة اذ يخرج حرف الذاً التي هي في اول اسم النار
 الذي جعله الله خالق كل شيء وبعد اسم وباعث كل شيء ومظهرهم وكذلك
 تاخذ اباءً والالف والهزة وتوصله باصل بحر العشرات اذ يظهر الميم في
 اول اسم المسيح الذي جعله الله شاهداً لكل شيء وحافظ لكل شيء وكذلك اسم
 المؤمن الذي جعله الله مؤمن كل شيء من الظلم والتعدى وتحقق وجود الحق
 لكل شيء ومثبت سلطان المطلق لكل شيء وكذلك اسم المالك الذي جعله
 سلطان كل شيء والمالك كل شيء وكذلك اسم المجيد الذي جعله الله غيراً
 لكل شيء وكرماً فوق كل شيء وكذلك اسم المحيط الذي جعله الله محيطاً
 لكل شيء وقائماً على كل شيء وكذلك اسم المنان الذي جعله الله منيماً
 لكل شيء ومكرماً لكل شيء وكذلك اسم المعيت الذي جعله الله قادراً على
 كل شيء وسقياً على كل شيء وكذلك اسم المسبب الذي جعله الله طامناً
 بين كل شيء ومظراً لكل شيء وفارقاً بين الحق والباطل من كل شيء وكذلك

اسم المصور الذي جعله الله مصوراً لكل شيء وموجد لكل شيء وكذلك تأخذ
 من الباء والالف وريقة الى هو، المآت اذا تخرج منه حرف الهين التي هي
 اول اسم يستعمله الذي جعله الله مقاطعاً بمؤكل شيء وعاملاً بكل شيء وكذلك اسم
 المشكور الذي جعله الله معطى جزاء، اشاكرين من كل شيء ومؤدى اجور الذاكرين
 من كل شيء وكذلك اسم التاشا في الذي جعله الله شاشاً في كل شيء من كل مرض
 وداء وبخى كل شيء من كل كرب وبلاء وكذلك تأخذ عدد الباء والالف
 اذا تفتت في بحر الصرات فيظهر حرف اللام التي هي في اول اسم الله اللطيف
 الذي جعله الله عادلاً بين كل شيء وظنه العدل لكل شيء وكذلك تأخذ عدد
 ظاهراً بالباء مع بنتيها مرتين والالف مع بنتيها مرة اذ يظهر (٩) فتخرج منها
 حرف اللام التي هي في اول اسم الظاهر الذي جعله الله مقدساً عن كل
 شبه وشبه ومنه ما عن كل قيرين ونده لم يقيرن بشيء في الارض ولن شياً
 بشيء في السلق وكذلك تأخذ عدد ظاهراً حرف الباء ثم تنسب في لغة بحر
 الالف اذ تظهر حرف العين التي هي في اول اسم الغفور الذي جعله الله مستغنياً
 عن كل الاذكار والوصاف ومتعائلاً عن كل الاشباه والاشمال و
 كذلك اسم الغياث الذي جعله الله معيماً لمن تمسك بكل الله وتيسبب بذل
 وكذلك تأخذ عدد الباء والالف مع بنتيها مرة ثم ترقية الى سماء العرش

يظهر حرف الفاء، التي هي في أول اسم العاطر الذي جعله الله خالق كل شيء وبه
 كل شيء، وكذلك هم الفرد الذي جعله الله متفرداً في ذاته من الأول الذي
 لا أول له، ومتوحداً في كينونه إلى آخر الذي لا آخر له، وكذلك اسم لفتح
 الذي جعله الله حاكماً بين الأشياء، ومجرباً الحكم بين الأرض والسماء، وكذلك
 اسم الفالق الذي جعله الله خالق صبح الايمان ومظهر فجر الايقان لال
 الاديان، وكذلك تأخذ عدد ابا، والالف مع بيتية ابا، اذا يصير^(٥)
 فخرج منه حرف الماء، التي هي في أول اسم لها، الذي جعله الله هادياً
 لكل شيء، ومخرجاً من الضلالة والظلام بفضل الذي احاط كل شيء، وكذلك
 تأخذ عدد ابا، والالف اذا تخرج حرف الحيسم التي هي في أول اسم بحليل الذي
 جعله الله مظهر جلاله في كل شيء، ومطلع حلاله بين كل شيء، وكذلك اسم
 الجواد الذي اظهر الله به جوده لكل شيء، وحسنه لكل شيء، وكذلك تأخذ
 عدد وناهر ابا، والالف مع بيتية اذا اظهرت^(٦) وترجعا الى رتبة الماء
 اذا اظهر حرف النجا، التي هي في أول اسم الخالق الذي جعله الله خالق كل
 شيء، ومبدع كل شيء، وكذلك اسم الحبير الذي جعله الله عالماً بكل شيء،
 ومطلقاً بتحقيق كل شيء، وكذلك تأخذ عدد ابا، والالف والهمزة اذا
 يصير اربعة فيظهر منه حرف الدال التي هي في أول اسم الديان الذي

جَعَلَ اللهُ مَعْنَى جِزَاءِ كُلِّ شَيْءٍ وَمُؤَدَى اجْرِكُلِّ شَيْءٍ وَأَكْتَمْتَ أَنْتَ يَا أَيُّهَا الرَّحْمَنُ
مَا تَعْنِي وَرَقَاءَ الْقَلْبِ عَلَى فَنَانِ لِسْبِيَانٍ بِصُحْبِ دَيْكِ الْمَعَانِي عَلَى شَجَرَةِ
لِسْبِيَانٍ لَوْ تَرِيدَانِ تَشْرَبُ مِنْ شِمَاتِ زَلَالِ بَحْرِ الْمَعَانِي أَوْ تَقْتَبَسُ
مِنْ مَبِيتِ شَاعِلِ الْبَيَانِ اسْمِعْ مَا تَعْنِي عَلَى دَوْحَةِ الْأَلْفَاظِ وَأَتْرُقِي عَلَى
شَجَرَةِ لِسْبِيَانٍ بِمَا تَعْنِي الرَّحْمَانُ لِنَفْسِكَ أَشْأَلُ عَلَى مَا يَكُونُ وَمَا قَدْ كَانَ
فَالْفَرْقَةُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْبَاءِ الْجَالِيَةِ عَلَى عَرْشِ الْعَزَّةِ وَالْأَقْدَارِ
كَمَا تَمَّا خَرَجْتَ فِي الظَّاهِرِ مِنْهَا وَكَذَلِكَ فِي الْبَاطِنِ تَنْظُرُ كُلَّ الْأَسْمَاءِ مِنْ
الْبَاءِ الَّتِي هِيَ مَبْدَعُ الْوُجُودِ فِي الْعَيْبِ وَالشُّهُودِ وَمِثْلُ الْكَلِمَاتِ لِبَلِّ الْفُجُورِ
وَفِي مَقَامِ نَفْسِهِ حُرُوفِ لِسْبِيَانِهِ عَلَى بَدَنِ الرَّتِيبِ أَيْ اسْمِهِ وَبِالسُّلْطَانِ اللَّهُ
وَمُجُوبِيَّةٍ وَاحِدِيَّةِ اللَّهِ وَالْوَهْدِيَّةِ وَرَحْمَانِيَّةِ اللَّهِ وَرَحْمِيَّةِ وَهَجَلِيَّةِ
مَنْ سَرَادِقِ الْكِبَرِيَّاتِ وَشَجَرَةِ الْبِقَاءِ وَالطُّورِ الْحَقِيقِيِّ تَجَلُّبُجِ الْكِبَرِيَّاتِ
إِلَى مَنْ سَمِيَ تَجَلُّبُجِ فِي كَلِمَاتِ الْأَسْمَاءِ وَجَعَلَ اللهُ يَادِيًا لِلَّذِينَ يَأْمُرُوا
عَلَى وَسَائِدِ الْعُقَدِ وَالنَّوَى وَالصَّلَالِ وَالنُّطَى وَنَهَضَ الْأَحْرَفُ فِي الْبَيْتِ
مَعْدَرَةً فِي مَقَامِ نَفْسِهِ عَلَى الْقَاعَةِ الظَّاهِرِيَّةِ وَلَكِنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ
اتِّبَاعِ الرَّحْمَنِ بَعْدَ لَفْظِ الْحَبْلِ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ أَيْ أَنَّهُ لَمَّا شَاهَدْنَا
لِعِبَادِ كَلِمَةَ غُرُقَاتِي بَحْرِ الْعَفْصَةِ وَالْحَبْلِ وَنَامُوا عَلَى وَسَائِدِ الْعُقَدِ

وسأله النب والنبى لذابده باسم الرحمن اعنى الله رحيم ولا ياتهم
 بقره وعدله وانما راى بان النابس من افعالهم كانوا ما لويسين
 رحمة الله لذابده بعد افظ بحسالة بالرحمن لان رحمة هذا الاسم بقوتها
 من المؤمن والكافر والعييد والشي والظالم والعاذل لصل الصلوب
 بطمن بفضله وحانه وجوده وامانه وابتد بعد الرحمن باسم الرحيم
 ليكون بشارة المؤمنين والمؤمن الذين توجهوا الى الله من استغفروا
 من شراق شمس بحسن وبعده يا ايتها اسمع ان افصح اذ نيك لما نبتى
 على شجرة التبيان لتصل الى ما اراد الله لاهل البيان فانظر فى النور
 ان اسانى فى كل مقام معان لا يعلم الا الله ومن ايدته سلطان من عنده
 انما فى آتته لفظه هرتية بمعنى الحوت وبذا اشارة الى من استغفروا
 بحر الكاشفة والشود وتنس فى لجة عظمايم الملكوت وغاص
 فى مقام حجة المحبوب وهو يكون خطابا الى فضل الخلق وكل لسان
 الذى سى بجمه فى ملكوت الاسماء واحمد فى رفارف البقاء فى مقام
 الباطن تكون اشارة الى الهاتى هى حرف الثانية من الاسم العظيم
 والسر الاقوم والرمز الكلى الا تم لانك اذا تاجبها بصير فى الله و
 (٥٠) واذا انزلت الى مراتب الاحاد تخرج منه الهاء والمقصود

اشارة النون الى اسم محمد ^ص التي فسرها ما من قبل بمعنى الحوت اي انها
 مستديرة حول النقطة التي في وسطها وهذه اشارة بان النبوة مستديرة
 حول النقطة التي جعلها الله مبداء خلق لسببان ومنشأ ظهور امر الرحمن
 وفي مقام تفسير النون بانية الاحدية الذي كان في ازل الازل فرداً
 واحداً جاً قيوماً ويكون الى ابد الآباد فرداً واحداً قيوماً وفيها
 تفسيرها بانية الانبياء التي بها يرثي الله خلق السموات والارض في
 ملكوت الاعر والخلق وفي المقام خاطب الله جنه وقال لولاك لما
 خلقته الافلاك وفي مقام تفسير النون بنبوة النبي الجيب اي ان الله
 خاطبه باسم النبي لينبأ الناس بما يهديم الى سبل الرشاد
 ويغنم عن النبي والفساد وفي مقام تفسيرها باسم النار والمقصود
 منها محمد ^ص لانه نار شعله محرقة في حب الله ناطقة بان لاهم
 الا الله وفي مقام تفسيرها بشجرة السينا الذي خاطب الله
 باني انا الله لا اله الا انا وفي مقام تفسير النون بخبر الكوثر الذي
 جرى من فم محمد ^ص رسول الله كما قال الله تبارك وتعالى انا
 اعطيتك الكوثر وفي مقام تفسير النون باللوح كما ذكر من قبل
 في رتبة الحق بلوح محفوظ الذي لا يعلم ما فيه الا الله وفي رتبة

هذا

باللوح الذي يكتبون الايات آيات الله وآثاره وشرائعه واحكامه عليه
وهذا احسن المعاني لمناسبة بعده والعلم بهداهم ولهذا العلم معان لا يعلمه
الا من علم بالعلم ومن يؤيده بامر من عنده وانا حينئذ نرشد على الآيات
رشدنا من بحر معانيه الجليل في الارض والمطام حقايقه المستوح في القلب واما
رتبه الاولي هو العلم الاعلى الذي به كتب الله لوح المحفوظ وفيه قدر كل
محموم وبارادة من هذا العلم رفعت السماء وسطت الارض وجرت الانهار
وتوجهت البحار وسخرت الارياح ونزلت المياه وترأكت التجارب
وخلق الانسان وتعلم اسرار الحكمة والبيان وفي مقام المشية الله
العالية على كل الاشياء وفي مقام بارادته لمهيمته على من في
الارض والسماء وفي مقام بصدرة المحيط على كل شئ وفي مقام تقصيا
الجاري في حق كل شئ وفي الرتبة الثانية تفسر العلم بحقيقة الانبياء
عليهم السلام لان بظهورهم نشر الله امره ويطعن ذكره ويخبره آثاره
ويدع آياته ويحتم تدبير دائرة الوجود في الغيب والشهود ونظروا
لظهير العدل والانصاف بين العباد ويمحو آثار الظلم والاعتساف
من البلاد وفي مقام تفسره لعظم الله بن انظهم ويكتبون بها
ليطرون من آيات الله وآثاره وثناء الله واذكاره وتوحيده

وحمده وشيران الله واحكامه وفي الرتبة انما لثمة فيفسر التمام من كون
 قائماً بعدهم على امرهم وعرشاً لجلوس سلطان امرهم عليه وما نظير
 من تكلمهم وشأنهم ما انت بنعمة ربكيت يحبون ولذو النعمة في كل تعاقب
 معان وانما فيفسر في مقام الحقيقة بالهم الله على قلب حبه من بدائع آيات
 واحكامه وجوامع اذكاره وآثاره وفي مقام الظاهر بانعمته
 الآلة الارض بدائع فضله والظافر ورزق من نعماء الدنيا بدائع
 جوده واكرامه وفي مقام الحيد بانعمته من السلمات والهوه والقد
 والاقدار والاستقامة على امره وانتشار ذكره واعلاء حكمه
 وشراعه لعباده وابانة برية الى ساحته عزيقاة وفي مقام التفسير
 النعمة بانعمته من بدائع حكمه وجوامع علومه واسراره وفيفسر الجبون
 بمعنى السامراى لست باثر بانعمتك الله من بدائع النعماء وجوامع
 الآلاء لتظهر بانعمتك لهداية العباد الى سبل ما كنت لايجاد وتعميقه
 القلوب بتحية الله العزيز الجواد سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد با
 الهنت على قلبى بان آياتك وتفسير ما اجرتيه من لسان محمد ^ص
 حبيبت وكنت الحمد باهديتى الى كوثر المعاني الذى حبه من لسان ^ص
 واشهرتني فطرة من ذاك الزلال الجارى عن يمن عرش عظمك

من

٤٢
 وجمالک استلک بجلاک الذی لیس له شریک فی ملکک وجمالک الذی
 لیس له نظیر فی خلقتک وبقدرتک الّتی لیس لها من فی بریتک وبقضاک
 الذی لیس له محصی فی بلادک بان تورا بصارنا بنور فضلک والطاقاتک
 وقرعونا بمشاهدة تجلیاتنا ارجال عز وحنانک الّهی حنیذ
 اريد من بحبه عطايتک رشح لا کون مواجا فی ذکرک وثنائک و
 مارحبتک فیه لا کون مستعرا فی شکرک وحمدک استلک باسک
 الاعظم وجمالک الاقدم بان تقرب عیانی بالاجابه و تعطينی
 مالا اعظیمة باحد من خلقتک وکر منی مالا اکرمه بنفس من ربیتک
 و تحسم علی قلبی مالا الهمته علی قلب شخص من عبادک ای رب خلقنا
 باعزک وابدعنا من طنتک لا تجعلنا من وکأ فی عرايه الیمنه عن
 بلع ظنورات فضلک والطاقاتک ای رب انشأتنا لبحک وعرناک
 لا تحبنا عننا بفضلک والطاقاتک ای رب اطلقت لسانا لذكرک
 وثنائک لا تحرسنا فی بدائع اذکار جمال عز الوهیتک ای رب
 قوتت یا دینا وارجلنا لاخذ ذیل عطايتک والمشي فی سبیل ربنا
 لا تمنعنا عن خلقتهما له بدیع قدرتک وعظمتک اذ انک انت الله لا اله
 الا انت الملك الفرد الواحد العزيز القدير والحمد لک یا الاله الیوم والآخرین

٤٣
بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منطلق النبلعاء وابداع جوامع منابع اذكار الحمد وانشاء مطهر
كافور سابع الوود والوفاء في قلوب اهل المحبة والصفاء والحمد لله
السليح بجور النور في الظلمات الصماء الدنيا الصيلم الذي بجور ومسيح
ارياح السرور من عين البقعة الخضراء فوق طور السينا مقر الكاشفة
والخضور لدى تجلي حضرت الغفور والحمد لله منور تبرج الهدى
افده اهل الايقان ومطرز ديباج القلوب بحب جماله اميس المنان ومبرج
اقلام اهل العرفان على دباع جوامع منابع شفاء وجهه الغرير المستعان
والحمد لله مطهر شحات الجود على رياض الوجود التي اخضرت ورب
وعنيت وثبتت طمئنت بعد ما خضنت وبرزت بعد ما سرت و
احيت بعد ما هينت باهبت عليه ريوح بواع افضل والوجود من
جته غناية الله العسيرة الودود والحمد لله رافع سحاب الابر على
مساء القدرة والاقدار ومشرق شميس الفضل عن خلف حجاب العزة
والاجتبار ومنور قلوب اهل الايقان بانوار تلك اميس المشرقة
عن افق المشية والاحياد حلا يعني الجماله التي جلس على عرش الغرة
والايقان حلا يوق لوجه الذي قعد على سرير العظمة والاقنان حلا

به يتأرجح الموحّدون الى سماءنا، سينا، قدس العرفان ويصعدون
 المقربون الى منحنى معارج هواء فضاء، عزّ الأيمان ويشربون الكبرياء
 من انهار كافور سار جنة الحيت والاحسان واصلى واستلم على
 العقلة التي جعلها الله طراز جدول البسيان ونشا، الطلوز خلق الرحمن
 ومبدأ لانعام حجة البجان على اهل الاكوان وعلى من استنسا من انوار
 بهاء وجهه وسكك في ميا لك مناج رضاجال عزة ليلما كشرأ واما انرا
 قديماً ^{و بعيداً} لاقضى الامضا وجاء القضاء ان ارشح على من في الارض ولتبا
 من ما، الكوش العذب الذي اجره الرحمن في قلب الايمان وجده حياتاً
 لاهل العرفان فرحاً وسروراً الذين سلكوا مناج الايمان ابته ^{بسم}
 في يقين هذه الآيات المباركة من سورة القرآن وبه الاستغناء فيكون
 ومنه الاستعداد في كل الايمان وعينه التوكل والتكفل في حرس ^{الاول}
 وانه لهو الميسر العزيز سبحان واكت انت يا ايها اليا مع ان تريد ان تصل
 الى بحر المعاني التي ^{تصل} تجلس في ارض الفؤاد وترى بروج طمطم الحما
 الذي يمتدح في طوب اولى المودة واليه واسبح ما تكلم حينئذ حينئذ
 جلست بين يدي الله وقدت على تراب العبودية لوجه الله فاعلم بان هذه
 الآيات معان لا يصحها احد من اهل الاثا الا من ايداه الله ما لكت الارض ولتبا

واما لهذا الماء المنزل من هذه السماء في كل مقام معان انما تذكر بعض معانيها
 حينئذ لعل شقح عما كان وما يكون وتوجه الى الله العزيز الجبوت مقام
 الاول فيفسر هذه السماء المشية و هذا الماء بما تجلي اى ان الله تعالى لما اراد ان
 يظهر في كل الممكنات تجلياً من تجليات جماله ويضع في كل واحد منها شيئاً
 من آثار جلاله لعل بشا به ته يحيى قلوب العارفين وتفرح افئدة الموقنين
 انزل ما تجلي الالهية و اشراق نور الوحدانية على نظام الخلقه من سما
 اليته وهو آء الارادة لا لا يكون شيئاً الا ويكون ما وياً للعباد الى سطلع
 الابداد و طلعه الجواد و في هذا المقام يعرف ما ذكر من قبل في الرشد
 ما رأيت شيئاً الا وقد رأيت الله قبله و بعده او معه و اما في المقام الثاني
 فيفسر السماء العرفان و المباحث المعرفه اى انزل من سما عرفانه ما معرفه
 يحيى قلوب العارفين من هذا الماء التيسير الى الجارى عن عرش الالهية
 و بشرب هذا الماء يوصل العاقل الى جنه و صل الله و يدخل المؤمن في روض
 لقاء الله على شأن لا يرى نفسه الا و يرى تجلى الله و لا يرى شيئاً
 من الاشياء الا و يرى اشراق جمال الله و لكن ما اينما السامع في هذا
 اخاف بان ترتل اقدامك عن هذا الصراط المبين و سجدت انظر في
 قبلك فيما عرفناك في بيان و وصول البعد الى روض الوصل و اللقاء

سما

فاعلم ان المقصود من هذا الوصل الوصول بحمل من تجلياته و به العرفان
 عرفان الجهد على قدره و شانه لان الله سبحانه و تعالى لم يرزل
 كان مقدّساً عن عرفان العارفين و منزهاً من اتيان الموقنين و
 متعاليّاً من ادراك المدركين سارج العرفان و جوهر البيان لن يصحبه
 الى جوهه و عرفان تحلى المودع في شئ من الابعاد بحيث عرفان
 ذاتها عز نجاته فوالله نبي بيده الامر و الحسنى لو يكف العطاء عن
 وجهه بكنهه لا يلقى في الارض ذو وجود حتى يراه او يشاهد جماله
 او ينظر وجهه او يلاحظ باطن شتمونه كما قال في كتابه تعالى انما لو
 يخرج من العيص الذي لبسناه لضعفكم لبيد من في السموات و الار
 انفسهم النفسى الى آخره و لكن انه من شدة فضله و كرمه و وجوده و
 غايته لما رأى ضعف الناس لذا استرحمهم و منع وجهه عن مشاهدته
 غيره و في القام اثبت فيض السما بآء الحكم و الألباء انكحه اى انزل بال
 للحكماء من نيك السما و اشترى بهم هذا الكون راكبا لبحر الخار و اتموج
 كالظلام الموج و ارتسم هذه المائدة التي نزلت من سما
 حكه على ارضه لاجل برية ليعرفهم ميزان الطبيعته و خواص الايد
 و اصل المقصود و العرفان بقدره التي بها خلق الله هذه الاشياء

٤٧

الخلق المتصادة وهذه النباتات المتفاوتة في الخاصية والصورة
 وفي القام الرابع يفسر هذه الية بما العلم وهذا الماء بما العلم اي ان
 تعالى لما شهد بان الناس جهلاء غفلاء لا يعرفون شيئا في الارض و
 لا يستحقون على قدر ذرة في الملك لاجل ذلك انزل عليهم هذا الماء
 الغضب الفرات النازل من هذه الية المرتفعة فوق السموات وسمي
 من هذا البحر الطور لعرفان الطور وادراك ما انزل من بيان حاله
 العزيز الطور ولكنهم من كثرت غفلتهم وقلة درايتهم ما عرفوا المقصود
 الاصلى والمراد بالحقيقة ورشوا هذا الماء على ارض حبرز وجماه
 عاطلا باطلا باسقوا به الارض التي لم ينبت منها شيء وبى قلوبهم
 التي لم ينبت ملوثة عن عرفان الله وصارت خالية عن نور حجة الله
 مع ان كل مخالف ابغضكر في سانه ليفقه ان المقصود والاصلية
 من العلم هو عرفان المعلوم وادراك ما يجري من كلمة العزيز المشدود
 لا بالابالائيسم من الموهوم ان اللحم وبعاملوا ويطولون ذرهم في
 خوهم ليعبون ان الله معلى حبراء كشي وهو العزيز الحكيم وفي
 المقام الخامس يفسر السماء بما الجود والمائل من صفتها
 على هذا التفسير له معان شتى في المعنى الاول هو ما اعطاه الله

بانخلق من لسان والتكلم والقدرة والقوة واستكون والحركة و
 الادراك والتسبيح والنظر والأتقان وفي المعنى الثاني هو ما نزل
 لهم من سماء الغاية من نعم الجنبية الطيبة والآلاء الطييفة الميعة وانك
 انت ان عرفت المقصود من السماء والماء فانظر الى ما نفيته لك في البعد
 لتصل الى ما عينيك عن العالمين فاعلم بان المقصود من الأودية
 التفسير الاول الذي فسرناه من قبل كينونات الخلق كلها من كل
 جنس اي ان ما انزل من سماء المشيئة وهو الآراء والارادة التي
 كل اودية من هذا المآ بقدرها واخذت منه نصيباً على قدر استعداده
 كما تشاهد بان كل شيء فيه آية من آيات ربه وتجل من تجليات بارئه
 على نوعها وقدرها واستعدادها مثلاً ان الماء يدل على رحمة التي هي
 سائلة في ارض الوجود لادلائل الوجود والنار مدته على غضبه الذي
 هو مخصوص بالمشركين من الوجود وتس كل شيء على هذا النوع وفي
 التفسير الثاني الذي فسرناه من قبل فسر الأودية بمعنى العرفاء
 لما نزل ما المعرفة من سماء عرفان الربانية عرف كل واحد منهم
 على شأنه ومقامه وبالن اودية قلوبهم بقدرها من هذا الماء
 الصافي الرقيق والذهب اللطيف وفي التفسير الثالث الذي فسرنا

من قبل نفسير الاودية بمعنى السكماء اي لما نزل نساء المحكمه من سماء
 المحكمه الالهيه اخذ كل واحد منهم على قدره وثمائه وعرف كل واحد
 منهم على قدر فهمه وعرفانه وفي تفسير الرازي الذي في فترناه من
 قبل النبي لعملاء اي لما نزل نساء العلم من سماء العلم اخذ كل واحد
 منهم على قدره وترتبته وسالت اوديه قلوبهم على قدرها وعرف
 كل واحد منهم على قدر فهمه وادراكه وفي تفسير الخامس الذي في فترناه
 بما اعطاهم الله من العدة والقوة ادما اعطاهم من الالاء الحسية
 الدنيوية والنساء اللطيفة الارضية واما قبل السبل زبدار اياً هو في
 تمام معنى الاول الذي في فترناه بالتحلي يكون كذا الكت اي ان
 هذا الماء لما نزل من تلك السماء حمل اجرام كينونات الموجودات
 لانك ترى بان كل شيء يفي الا ما يهدى الناس الى الله وينفع
 البصر والناظرين الى المنظر الاكبر كما في حشر الآية فاما الزبد
 فيذهب جناء واما ما ينفع الناس فبمكث في الارض لان كل
 ما تشا به في الله نيا يفي الآية تجلى الله التي اد وعصا الرحمن
 في كينونته وهي ما ينفع الناس ويهديهم الى سبل الله ما لكت
 الارض والسماء وخالق الاشياء وفي تمام حشر نفسير هذه

الآية على القاعدة الظاهرية ونقول بان المعصوم ومنها مثل فناء
 العالم وكل ما فيه لا اعتبار بالذين يوجهون اليه ويريدون سباً
 كما ذكر في الآية وما يوقد ونعميه في النار استعجاباً، حلية او متاع
 زبد مثله الخ اي ان ما نشأ به دون في العالم من كل الاديان رب
 رب مثل في الرزب الرباني وانا في مقام تفسير هذا الماء، بكنيئة المحمديّة
 التي اظهرها الله لجوادة العالم وهذا عيسى الى سبل الله ما كنت الاحم و
 الاودية تبني فسدة اهل الاسلام اي اخذت من هذا الماء كل اودية
 بقدر ما وجري هذا الماء في اودية قلوبهم بقدر ما وسأنا هذا الله
 وفي مقام تفسير هذا الماء، بما انزل الله عليه من آياته واحكامه وهو
 القرآن وهو الماء الذي قال وصفه ومن الماء كل شيء حي يحيى افدة
 العباد اذ انزل من سما، ما لك الايسجاد وتفسير الرزب بما كان عند
 الجاهلية من القواعد النفسانية والرسومات الباطنية اي ان هذا
 الماء نزل من السماء، وسالت كل اودية بقدر ما اذا هبت هذا
 الرزب جفاً، وكث هذا الماء، كما نشأ به اليوم بان بساط الجاهلية
 في زمان قليل وكث في الارض هذا الماء، الزلال الصافي الرفيق
 وفي مقام تفسير هذا الماء، بما، الهداية الذي نزل من سما، المشية

لاجل بداية التمهيم غفلوا عن ذكر الله وسلطانه كما قال الله تعالى
 ووجدك ضالاً فهدى وفي مقام تفسيره بآء الماء، الذي انزل من
 سما، جو سلطان الوجود كما قال الله تعالى ووجدك ضالاً فهدى
 وفي مقام آخر تفسيره الماء، بآء، الاستقامة الذي انزل الرحمن
 المحيى عليه وبشيء اقداره على مرادفه على شان قام على كل من
 الارض سلطان عظيم وسالت اوديه قلوب المؤمنين من الماء
 وبشيء اقدارهم في سهل بارحمهم وفي مقام آخر تفسيره الماء، بآء
 القدرة والقوة والايهيه والشوكة الذي انزل الله المحيى صلى الله
 عليه واله عليه ونبيه ورسوله وملائكته بين برتيه وبمقام تفسيره
 بانزل الله على الجيب من التداير المليكته والحكم الارضية وقوا
 العدالة في الامكان والانصاف في الاكوان وفي مقام
 آخر تفسيره الماء، النزل من تلك السماء بكنونات الانبياء
 وساجيات الاصفى اى لما اطلعهم الله من سما، المشية
 وانزلهم الى الارض من هواء الارادة سالت اوديه قلوب
 الذين كانوا عندهم وقاموا على امرهم في ايامهم بعثه ربا
 وحس لهذا السيل زبد الاعمال التي عملوا بها في غير رضا الله قبل

انزل

الا بيان كما ان العشارين في زمان ظهور المسيح وطلوع ذاك النور
 المنيع لما شهدوا جماله وروايات آياته اقبلوا اليه وتركوا ما سواه واحدا
 من هذا الماء، لطيف على قدرهم ذهب زبد اعمالهم التي ارتكبوا من قبل
 جفا، وكذا اكلت فانظر في ظهور كل الانبياء، وفي مقام آخر نفثت السماء
 بالانبياء، والماء بما ينهم اثار الله وشؤوناته وظهر الله وبروره
 من البوحيد والبيان والعارف والحكم والمايالت اودية الصوب
 من هذا الماء، ذهب كل زبد كان من اقوال الناس وعرفانهم وحكمهم جفا
 لا يلفت اليه احد من اهل النظر والناظرين الى المنظر الاكبر وفي مقام
 آخر نفثت السماء بالملايا، والبلايا، التي نزلت من سما، القضاء في ايام
 ظهور الانبياء، والزبد بالكيسالات التي تحدث منها والواجع التي ^{تجد}
 منها وانها تدنس كذباب الزبد جفا، ويمكث امر الله في الارض
 الذي هو نفع الناس ويهديهم الى سبل الله ملك السماء، ويمسح
 خلق بين الارض والسماء وفي مقام آخر نفثت هذا الماء، بالانبياء
 والاسما، الذي انزله الله على الاولياء، والاصياء، والانبياء
 والازكياء، والزبد بانزل عليهم من الآيات والابتلاء فان
 يذهب جفا، وما يمكث في الارض هو جزاء صبرهم في سبل الله

۵۳
و ادببار هم فی ما یرد علیهم من رضا، اللہ سبحانک اللهم یا الہی لک
الحمد بما نطقتی بدائع ذکرک و ثناک و اطاعت لیبانی علی جوامع
تفسیر آیاتک انک انت الہی یا الہی قد جلست علی کرسی النفس و
الافئسال و قدت علی سریر الجود و الاقبال اسکت بان تمن علی
عبادک بدائع جودک و مواہبک و ترحم علی ارتقاہک لجوامع
الکرامک و افضاک یا الہی قد احاطت لظلمۃ اہل ارضک فاطم
نیر ہدایتک بکمال الاشراف بترک و امتناک لخرجون الناس
من ظلمات النفس و الہوی رجاء للنظر الی بابک و طلباً للوصول
الی ہوآء امرک اذ انک انت الملک المقدر العزیز الحکیم اسکت بان
بدائع جودک و مواہبک بان ثبتت اقداسنا علی امرک و تقوم
ارجلنا علی دینک و حل یا الہی استننا ناطقہ بذكرک و ثناک
و ابصارنا متوجتہ الی بدائع انوار جمال غنباہک و اذ اننا
ساستہ لأضواء، آیات قدیس بقاہک و افواہنا شاربہ من
کادیس عطاہک و انک انت الہی لیس شریک لک فی ملک
و لا نظیر لک فی خلقک تعلی من نشأ، مانا و تمنع عن نشأ
مانا، و انک انت الفرد الواحد المقدر المبین العزیز البصیر

الحمد لله الذي نزل الآيات من مكوت العظمة والاقدر وجلما
 حجة لاهل الارضين والسموات ليؤمنن الكل بانه لا اله الا هو
 قد كان من الاول الذي لا اول له سيطرنا مقدرًا ويكون
 الى آخر الذي لا آخر له سيطرنا مقدرًا والحمد لله الذي اجري
 من العلم ما يصيد الناس الى الله ما لك القدم ويعلم الناس ان الم
 يعلم ليعتقن الكل بانه لا اله الا هو قد كان من الاول الذي لا
 اول له مجبو بما سكبته ويكون الى آخر الذي لا آخر له مجبو بما
 سكبته والحمد لله الذي رفع غمام الامر على سما، الاقتراروا
 منه على اراضي القلوب بدائع الفضل والافضل ليعرفن الكل بانه
 لا اله الا هو قد كان من الاول الذي لا اول له مقصودًا
 والحمد لله الذي اشرق شمس لبدا من افق سما، القضاء وجلما
 منور قلوب الذين طافوا حول حرم الكبرياء ليفتحن الكل بانه لا
 اله الا هو قد كان من الاول الذي لا اول له رحمانا مستجيبًا ويكون
 الى حسنه الذي لا آخر له رحمانا مستجيبًا تبارك الله الذي كشف
 القناع عن وجه الامر ورفعه الى مقام اخذ شكر نداء كل من
 في جبروت الامر والنخلق ليؤمنن الكل بانه لا اله الا هو قد كان

الحمد لله الذي لا اله الا هو قد كان من الاول الذي لا اول له مقصودًا

من الاول الذمي لا اول له بعبوداً متمسكاً ويكون الى آخر الذي لا
 لا آخر له مسبباً وامتنعاً تبارك الله الذي انبت من رياض النبوة
 نبات الحبت والالفة طاع ونحس بطراز ذكر مالك الاسماء ليؤمن
 الكل بانه لا اله الا هو قد كان من الاول الذمي لا اول له علماً
 حقيقياً ويكون الى آخر الذي لا آخر له علماً ما لم يتعاً تبارك الله
 الذي طمسه نقطة البدء وجعلها بشر الطور يسكن الحشم ليؤمن
 الكل بانه لا اله الا هو قد كان من الاول الذمي لا اول له قدراً
 مستتراً ويكون الى آخر الذي لا آخر له قدراً مقدراً تبارك الله
 الذي قدر ما شاء، واراد للأجباب وصله ولقائه ولما عده،
 وفراقه ليؤمن الكل بانه لا اله الا هو قد كان من الاول الذي
 لا اول له وتما بما مقتضياً ويكون الى آخر الذي لا آخر له ما
 مقتضياً تبارك الله الذي قدر لنا استجيب بدائع قضائه وامضاً
 وانما نشكره بما قدر لنا بدائع القضاء وجوامع الامتنان، ليؤمن
 الكل بانه لا اله الا هو قد كان من الاول الذي لا اول له ملكاً
 مكرماً ويكون الى آخر الذي لا آخر له ملكاً مكرماً تبارك الله الذي
 انزل من سما، العناية ما، الجود وانبت منه على رياض الوجود

اشجار الحجّة والأيقان بحاله العزيز المستان ليوقن من أجل بانه لا آ
 الا هو قد كان من الأول الذي لا اول له فضا لا ممتعا ويكون
 الى آخر الذي لا آخر له فضا لا ممتعا وان كنت يا ايها الناظر لها
 شط الله والياتك في مساكنت جبه ورضاه اني حينئذ ارجع شريك
 من بحر المعاني والبيمان الذي اودع الله في قلب الانسان بفضله
 اتسال على ما كان وما يكون فيما نلتني عن مصص الأبنيا اليها
 ظمروا من افق العظمه والكبرياء بسيلطان مشهود واما ما قال الله تعالى
 واذا قال موسى لفضته لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين او امضي حثباً
 فاعلم بان لما وصل موسى الى مراتب الاعلى وسلك مسالك
 البقاء واستشرق من انوار العظمه والكبرياء اراد ان يعرب الى شجرة
 القضاء وسيرة الامضاء ليشاهد ما يقدر في لوح محفوظ اذا
 قال لفضته لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين او امضي حثباً ونعبر لهما
 بحمد الله المبروك لانه هو فني الألفي الذي استشرق
 فيه سمش النسوة بعناية الربانية ولكن الناس لا يعرفون
 وانه لفضي الذي هو استشرق من تجليات انوار الملكوت
 واستشرق انوار سيرة السناء التي انارت في طور البقاء

بأشراق مشهود وأنه لهُو الفتي الذي حمل أسير الله وخزانته إن كان
 الناس يعرفون وأنه طوا الصدق الذي وجد فيه اللؤلؤ المكنون
 الذي هو كينونة العظيم التي لاحت من أنوار القدم وافضات من أسرار
 شمس الأسرار عظم وتسمياً من الناس ما هم يعرفون ثم اعلم ما يتألف
 في سبل الله وانشاظر الى جمال بان المقصود من مجمع البحرين بحر
 والالوهية اى الملح مقام اصل الى بحر الربوبية الذي يمتدح في داته
 ويأدى الى كل موج من امواج بانه لا اله الا هو قد خلق الخلق لا
 شئ بامرِه كمن فيكون وابدع الامكان لا من شئ بقوله وهو
 الجوب وفي مقام تفسير البحر الا دل بحر العرفان والبحر الثاني
 بحر الوصول اى شئ اصل بحر عرفاني لشجرة قضا، الله متصل بحر
 الوصول اليها والرزول في فائضها والاستيناس بها والوفود في
 ساحتها و هذا اصل المقصود ثم انظر الى فلما بلغنا مجمع بينهما ساحتها
 فاتحة سبله في البحر سراً اى لما بلغنا مجمع البحرين وتصل بحر العرفان بحر
 الوصول كما ذكر من قبل ساحتها كما انتم تظنون فاعلم
 بان المقصود في هذه الآيات من الحوت اشئون النبيوتية والطبيعية
 الملكية التي هي موجودة في الوجود وفي عالم الظاهر اى لما وصل

بذات البحر نسياً كلياً كان الجسم في عوالم الملكات ويرجع الى مبدئه واصله
 ومنبعه و هذا حق محتم لان الانسان اذا استغرق في بحر العرفان
 وقل الى طيطام يم الحقيقة في عالم الهدية اذا خلع ثنتين ثلثين سنونات
 الدنياوية والشهوات النفسانية ان اشم تعرفون ثم خاطب الكليم حيد
 كما قال قائل فلما جاوز اقال لقيه اما عندنا لقد تعبت في سفرنا بصبا
 وقد اراد في هذا الخطاب ذاك الروح الحقيقة الذي كان بنفس الكليم
 وجوهه ان تجبره بنسيان ما لا يليق لذك الملك المقام كما اشم تعرفون
 فاجابه بحيد وقال ارأيت اذا ونا الى الصخرة فاني نسيت
 الحوت و ما انسانية الا الشيطان ان اذكرة واتخذ سبله في البحر
 عجبا فاعلم بان المقصود من الصخرة في هذه الآية هو سيد الله
 يكون بين العالم الروحاني والجماني واما ما انسانية الا الشيطان
 نزل في هذا المقام على قاعدة القوم وجرى بقدر دراهم
 من ايمان الله المسمى القيوم لان ليس المقدر الا الله يعطي من
 يشاء ما يشاء و يمنع عن من يشاء ما يشاء بقدر لمن يشاء ما يشاء و مني
 لمن يشاء ما يشاء و هو السيد المحمود فلما باء لفظه المشية و اظهار
 الالهية والنور الربانية و مظهر الالهية لروح من في الوجود

يدل كلمة الشربا بخير فما اسم الشيطان واثبت في مقامه اسم الرحمن
 وهذا اصل المقصود لان هذا النسيان سلاوب في هذا المقام ولما
 كان الناس غافلين عن معاني هذه الآية وعرفوا النسيان من ايسر
 له انزل باسمه من لسان مدس محبوب فاذا اجابه حقيقة الحكيم
 وقال ذلك ما كنا نبلغ ثم ذهبوا وارتدا طالباً ما كان يتوجب
 اليه بفضل الله المعبود فوجدوا عبداً من عباده ايتناه رحمه من
 عندنا وعلتناه من لدنا علماً واما المقصود من هذا الجهد في هذه
 الآية شجرة القضاء وسيرة الاسماء وقد اشارنا الله بالبعدن
 الناس وهذا اصل المراد لو كان الناس يعرفون اي ان موسى
 اذ انسى الحوت ووصل بمجمع البحرين وتقرّب الى شجرة القضاء
 قال له هل اتبعك على ان تعلم مما علمت رشداً اذا خاطبه ذاك
 الشجر وقال انك لن تستطيع معي صبراً وكيف تقبر على ما لم تحط به خيراً
 ما الى اخره فاعلم يا ايها السائل عن المعصود والطالب لعرفان
 حقيقة المعنى التي كانت في هذه الآية المنزلة من لسان شيشة الله
 المهيمن لعتيوم بان كلما نزل في الجهد المعصود منه ثقاوت
 القضاء، واختلافها وقصور الايمان عن فهمها وادراك ما يظن

الناس

ممنا والله شهيد على ما قول وأصل هذا قال لن تستطيع معي صبرا
 هذا واضح معلوم وفي معنى آخر لما وصل موسى الى غاية ما تمنى وبشر
 من زلال رحمت البقاء الذي جبر من عين الحياء المنستحية الى الاسم العظيم
 الاسمي اذا اراد ان يتأنيس مع ذاك الاسم العظيم فلما وصل صحب
 البحرين ونسي السحوت عند ملكة الصخرة و اراد ان يرتقى الى ذلك
 المقام اذا سمع صوت الابدع الاحلى من وراء قلوب الكبرياء من
 شجرة استينا بانك لن تستطيع معي صبرا وهذا معنى مدوح قل يا قوم ان
 اسموا انا انكلم حين الذي جلبت بين يدي الله وقعدت عليه
 تراب العبودية بشه العسير المجهود قل ان هذا اصل المقصود
 من قول هذه الآية اياكم ان تعبدوا بما تنتمون اليه لعلكم تتقون الله
 ولا تكونن من الذين لا يفقهون سبحانك اللهم انك انت الاعظم
 وجمالك الا قدم بان تحدى العباد الى بحر المعاني والعرفان لئلا
 يتجبروا عن عرفان وجبت ولا يعترضوا على مظهر امرك واسمك
 بان تنورا بصارا لكل بنور العرفان وتقر عيونهم باشرقات الرحمة
 والايقان لئلا يظفوا عن شانك ولا يتجبروا من بدائع اذكار
 جمال قدس هويتك لانهم بالكلية ضعفاء وانت الذي اعطيتهم و

٤١
وانحتم يا محبوبي فقراء، وانت العزيز الكريم وانحتم يا الهى بعدا، وانت
القريب الرحيم وانحتم يا الهى ظمأ، وانت التواحم المحليم انحتم نفلون
على انحتم ولا يعرفون ما يفعلون لميعبون في كل ميا، وكمورد
يفضون يذهبون في كل الاحيان ولا يعرفون يدخلون انهم
في الشيران ولا يدركون انت الذي يا الهى نجبت الادم عن اعصاب
والتوح عن الطوفان والعود عن ريح صرصره والصلاح عن اهل
الطيبان واللوط من شر اهل البنى والكفران والكليم عن يد الفرعون
والهامان والنجيل من يد التمرود وآله الى البنى وحسنه ان لا اله
الا انت المقدر على ما تشاء، وانت انت الحاكم على ما تريد وانت
انت الذي كنت في ازل الازال مقدر اعلى ما شئت وتكون الى
ابد الاباد جيمنا على ما تشاء، وانت انت القادر ابا ذل الفاضل العزيز
الرحيم، وانت يا ايتها الساكت في سبل العدل والنظر الى سطر
الفضل حينئذ اسئلك من خير الممانى والبيان في تفسير ما يسئلت
من آية القرآن ما كان هذا صورته في كتاب الله امين الحسيني العظيم
ويسئلك عن ذي القرنين قل سألوا علكم منه ذكر انا كنتنا
له في الارض وآتيناها من كل شي سببا واما المقصود من ذي

٤٢
 القميين في هذه الآية هو نفس محمد روح المبرين فذاه لانه كان
 صاحب النبوة والولاية او نصير ذوالقرنين بصاحب المشرق والمغرب
 لانه كان في الحقيقة الاولية ما لكت رقاب الخلائق كلها وسيلطان
 الموجودات كلها من لدن الله الفرد الواحد العزيز الحكيم وقرن
 نصير القميين بقرن الاستقامة والاخلاق كما شا به الناس من بان
 ما كان مثله خيافاً في الارض كما قاله تعالى مخاطباً اليه وانك لعلي
 خلق عظيم وكفى الله لاني هذا الحين شهيداً وبقام نصير القميين
 بالقران والشرية الذين جعلها الله تذكراً وذكرى للذين توجهوا
 الى شطر الله العزيز الرحيم وقد جعل الله له مكاناً في الارض وسيراً
 في الملك وآية اسباب كل شيء ليحقق الحق ويزهق الباطل ويحسب كل
 الارض منورة بنور هداية الله المقدر العلي السليم مثلاً او حجة ليه
 القران ليكون تذكراً لاهل الذكرى والسيف ليكون عبرة للفاير
 وبعد حتى اذ بلغ مغرب الشمس وجد ما تعرب في عين حنثه ووجد
 عند ما توأماً ياتاه المقصود من هذا الشمس في المقام الاول هي
 شمس هداية الله التي كادت ان تعرب في سنة الطور في عين
 حنثه والمقصود منها الشمس التي اخذت الناس كلها او غلظتم

التي اخذتهم من كل اسطار او و خان اعمالهم الذي احاطتهم من
 شطر قريش و بعيد و في مقام جز نفيته الشمس شمس اشريفة التي جعل الله
 طالعها في الارض لهداية البرية جمعين اى كادت تملك الشمس ان تجز
 في عيون حمه غفلة لعباد عن الله ما لكت يوم الدين او نفيته الشمس
 بشمس العطل التي راها تعرب في عيون حمه جعل طوائف الجاهلية
 الذين كانوا غافلين عن الله خالق السموات والارضين وكذا
 نفست هذه الشمس بشمس الحكمة وشمس العرفان والعين الختمه بالقلوب التي تفتح
 هذه الشمس فيها باسراق عظيم و لكنهم كانوا من الغافلين اذا غاب
 من افق ميرادق العظمة والكبرياء الى خاتم الانبياء كما قال الله تعالى
 قلنا يا ذوالقرنين امان تعذب و امان تحمده فيهم حسنا اى امان
 ان تركهم في تيه الضلال الذي كانوا فيه من قبل او تحمدهم الى
 سواء الصراط الى الله العزيز المنيع ثم اجاب الرسول وقال امان ظلم
 فوف اخذ به ثم يرد الى ربه فيعذبه عذابا كراما و امان امن و عمل
 صالحا فله جزاء المحسنين و يقول من امرنا يسرا و بعد ثم اتبع سببا حتى اذا
 بلغ مطلع الشمس وجد بالطلع على قوم لم يجعل لهم من دونها سيرا كذا لكت
 وقد احتجاب لديه خبرا و اما مطلع الشمس كان مصفا الذي طلع فيه

الشمس

آية المينغ والسير الرفع والدين كان سترهم انوار الشمس ولكت آدين
 اهد واجهدى الله واستشر قوا من انوار الله وتركو اما موسى الله
 وكانوا من دونه لمن العاقلين اولكت عليهم بها من ربحهم وبعهم الدين
 كاس البقا من ابادى مشية الله خالق الارض والسماء وعلهم بكر
 المعارف على شان زرعوا عن بها كلهم قبض الدنيا والله على ما قول
 ثم اتبع سببا حتى اذا بلغ بين آدين وجد من دونها قوما لا يكادون
 يفقهون قولا فاعرف بان الله قد اراد فى هذه المقامات الثلاثة
 نظر المراتب الثلاثة التى كانت فى التأسيس واما ما ذكر فى المقام الاول
 المراد منهم قوم كهروا بالله رب العرش العظيم واما ما ذكر فى المقام الثانى
 المراد منهم قوم آمنوا بالله واستشهدوا من انوار هداية الله واستشر قوا
 من اشراق شمس المحمديه التى اشرفت من مشرق الاُمميه بطور واضح
 بروج وفى المقام الثالث المراد منهم قوم كانوا فى الظاهر مستسلمين
 صلى الله عليه وآله وفى الباطن منافقين فى امر الله العزيز الرفع قالوا
 يا ذا القرنين ان يا جوج ويا جوج مضنون فى الارض فحل محل بك
 خراجا على ان تجل بسينا وبعيم سدا وقد كان هذه الالية القوم
 المذكور فى المقام الثانى واما المقصود من يا جوج ويا جوج هو
 قائل

اثنتان كانتا تمازجان في كل الأيام وتبينان بين العالم فلما ظهر محمد
 رسول الله ذو القرنين بحقيقى المعنوي اذ ارفع سدا الايمان بمنهيم وطمهم
 متحدين في امر الله الرحمن الرحيم وفي مقام تفسيرها بالطوايف المحمدية التي
 كانت في الارض سدا وهو آلاء المهتدين وقد فيرتها بما كذا ذلك
 في مقام الظاهر واما في مقام الباطن المراد من باجوج و باجوج غلبة
 عينا كالتعفن والهوى والغطية التي تأخذ البعد من شئوننا الدنيا و با
 الزائلة فيها لو كان الناس لمن العارفين واما في التفسير الاول الذي
 فيترناه من قبل فاعلم بان الاحصاء الذين اهدوا من نور الله العزيز
 الوهاب لهما رابعي اسباب و ظلمهم في البلاد عرضوا الذي القرنين
 بحقيقى بان يجعل بمنهيم سدا من الغلبة والعدرة فاذا خاطبهم وقال
 ما تكمن في ربي خيرنا عيوننا بقوة اجعل بينكم وبينهم رددا لآتوني زبر
 الحديد حتى اذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى اذا جعلنا
 قال آتوني افرغ عليه قطرا فما استطاعوا ان يظفروه وما استطاعوا له
 نقبا اي اشم الغلبة الظاهرية ولكن بالكني فيسه ربي من الغلبة
 الباطنية خير منا فاعينوني اي توجهوا الى بطوبى ظاهرة ونصو
 زكية لا جعل بين الحق رددا من الايمان الذي يكون سده اعظم

تريدون

من كل سيد مشيد أتوني ربر الحمد يد أي أتوني بعبوب محمكة كالربر الحمد
في حب الله راحة في بسيل الله مستقيمة على امر الله الغير الحمد حتى اذا
يا وى بن الصدقين واما نفسه بن الصدقين بصدف الايمان واكثر
اي حتى ميلا بهما للآتي الذين كانوا في وسطها وقت ذرية ناعم من مثل
بالنا فخير ولا يعني طه تكلفه على المسكين قال انفخوا حتى اذا جعله ناراً
اي قال ذو القرنين بالمؤمنين بان انفخوا عن النفس الرباني على
هذا السيد حتى اذا جعله الله ناراً فقال أتوني ارفع عليه قطراً اي قال
أتوني من قوة القلب وايمان الفؤاد لا ارفع على سيد الايمان
حتى يصير سمكاً بفضل الرحمن لئلا يخربته كل مطر ولا يستطيعوا ان يظفروا
يا جوج ويا جوج ولا يقدروا ان يحبلوا لقباً بقدره الله انك
الباذل الغير ان يحكم وانك يا ايتها الاله تنكر فبايمانك من جواب
الاسرار والمعاني لتستحي عما ذكر ويذكر عند الناس من الأقوال
الباطلة والظنون النفاية وتكون على ايمانك بسير بان ذوا
اصل المعنى الذي ما وصل اليه يد احد من عبدا الله الا من ايد سلطان
من عنده انه لهو الغفور الرحيم وانا فترنا كل تلك الآيات في مقام
الباطن لان في الظاهر كتب القوم مطووعة من تفسيرها وذا صحتين

٣٧

يسئل الله بان يشرح صدره كما شرح ويحفظك في جوار فضله وغيابه
 ويوصلك الى مقام لا تليق الى جهة من الجهات الا وتسا به ظهورات
 اشراق شمس جمال الملك الاسماء والصفات وتكون من بشا هدين و
 البساء عليك وعلى من توجه الى الله في هذه الايام التي فيها ابارحل
 الطور من اشراق الطور واضاء الديجور من ذلك النور وناوشى شجرة
 استنسا، باعلى الذا، بان قد نظر الجيوب بحال عظيم وسلطنة يمنغ

بسم الله الاقدس الابهي

الحمد لله بما من على العباد بالفضل والافضل في هذه الايام التي فيها
 تجلى على كل الاشياء بكل الاسماء، اذ ظهر عن ارق السماء به سلطان قدرته
 وعظمته ليكون الوجود كاملاً على الوجود والفضل شاملاً على سائر الموجود
 من العنيد والشهود والحمد لله بما اظهر شطه لتبسيان وابرى من
 لسانه بدائع الحكمة والتبسيان في تبارك ظهور جماله العزيز المثلان في
 هذه الايام ليكون الاحسان شاملاً على ^{الانكان} اهل العظوة كانه على
 من في الاكوان والحمد لله بما انزل من سبحان الغاية التي رقت
 على سما المشيئة ^{مسانة فضل} والعظوة للدين توجهوا الى طلعة الالهية
 وشمس جماله الميزة المشرفة ليكون ^{الفضل} كاملاً على البرية والوجود شاملاً

٤٨
على انصافته والحمد لله باسم جود النور في ظلمات هذه الارض
اصحاء الدنيا، الصيتم الذي يجر و اوقه بوج الأيمان في قلوب الذين
توجهوا الى جماله الغرير الغفور ليكون الاحسان تاماً على اهل السرور
والمنية بالنعمة على اهل المرور من ملك العسرور واصلى وسلم على
السلطان الذي يلبس على عرش البقاء والملك الذي قعد على عرش ^{الغنية} ميراث
الكبرياء، والشمس التي اشرقت في وسط السماء والقمر الذي لاح
عن افق الغمة والسماء الذي سمي بالاسماء الحسنى بين اهل الانساق على
من ابرح او امره وسمع نعمته وفارح بحاله ووصل ثباته وتجدني
فناكروا سيئاتهم من اثراته تليها كثيراً وانما ازل اقدماً وكبيرة
كبيرة باقياً سيرة اقدماً عظيمها وبعد لما اراد من توجه الى الله ان
تشرق بهتائه وطاف حول حرم كبرياء الله الى ان فارز يار
طلعه غرهبائه من هذا البعد المتبتك بحل اسمه الساكن في ظلال شجرة امرا
ان اغير ما تكلم به لسان الغطه من قبل ما يعنى ارضى ولا يمانى ولكن
يعنى طلب عدى المؤمن فاذا ابته، باسم الله منطلق اللسان بالبيان
وظاهر الحكم من لتبيان وانك انت يا امهاى الى من عبد الله
والناظر الى شطر الله والمتبتك بحل عطاء الله فاعلم بان الله تعالى لما

تخلم بالكَافِ وَالسُّنُونُ أَطْفُسُهُمْ مِنْهُمُ ضَلُّقٌ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ الْعَلَى عَلَى
الْمَخَانِ تَكَلَّمَ حَبَّةً وَإِقَانَةً فَابِينٌ مَنْ حَلَمًا فَمَحَلُّهَا الْإِنْسَانُ كَمَا قَالَ الرَّكْنَ
فِي الْعَسْتِ أَنْ إِذَا فَعَرَفَ الْمَقْصُودَ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ فِي هَذَا الْعَامِ أَيْ
لَا يَنْ كَلِمَةً جَعَى أَرْضِي وَلَا يَلْمَأُئِي وَلَا يَكُنْ لِحَيْبًا قَلْبِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ وَهَذَا
مَطَابِقٌ لِمَكْتُوبِ الْآيَةِ لِأَنَّ عَبْدَ الْمُؤْمِنِ هُوَ الْإِنْسَانُ وَلَا يَطْلُقُ عَلَى مَا وَدَّ
هَذَا الْاسْمُ لِأَنَّ أَصْلَ الْمَقْصُودِ مَنْ خَلَقَ الْإِنْسَانَ هُوَ عَزْفَانَةٌ رَبَّةٌ
الغَيْرُ الْمَتَّانُ وَإِذَا كَمُ مَعَانِي الْقُرْبِ إِلَى تَحَلِّيِ حَضْرَتِ السَّجَّانِ
وَعُدُوجِهِ إِلَى سَبَاحِ الْإِيْقَانِ وَلَوْ يَكُونُ دُونَ ذَلِكَ لَا يَطْلُقُ
حُكْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ وَإِنْ بَكَيْتَ كَمَا لَمْ يَكُنْ فِي مِثْلِ الظَّاهِرِيَّةِ وَصُورَةِ الْوُجُوهِ
وَلَكِنْ فَعَرَفَ بِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ هَذَا الْعَرْفَانِ هُوَ عَرْفَانٌ لِعَبْدِ
عَلَى سَدْرِهِ وَعَرُوجِهِ إِلَى سِيَاءِ الْإِيْقَانِ عَلَى سَمْتِهِ وَصَعُودِهِ إِلَى بَرَاءَتِهِ
الْعَرْفَانِ عَلَى حَسْبِهِ وَإِرْتِقَائِهِ إِلَى هَوَاءِ الْوَصْلِ عَلَى شَأْنِهِ لِأَنَّ آيَةَ
عَلَى لَمْ يَزَلْ كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَزَالُ يَكُونُ بِشَيْءٍ مَا قَدْ
كَانَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ أَنْ ذَاتَهُ مَقْدَسٌ عَنِ الْعَرْفَانِ وَجَمَالُهُ
مُنْزَعٌ عَنِ الْإِيْقَانِ لَمْ يَزَلْ كَانَ مَوْجِدٌ ذَاتَهُ بَدَاةً وَلَا يَزَالُ يَكُونُ
مَوْجِدٌ كَيْسُوتُهُ بِكَيْسُوتِهِ لَنْ تَطِيرَ طَيْرٌ بِرَأْفَدَةِ الْعَارِفِينَ إِلَى هَوَاءِ

عرفان تجلياته المودعة في سبائك الاشياء، يخفف ذاته تعالى وفي المقام
 قال الرسول ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك وفي
 هذا المقام سمع اليكلم لن تراني واما المعصود من ذاك المؤمن المذكور
 في الحديث هو من مرضى عن المقامات التسعة التي في المقام الاول لا
 ان ينقطع الايمان عن الشهوات الفسافية التي تمنع عن التوجه الى
 الله وتثبت بذيل الله وتخلص لذكر الله والتردد في فيثاء الله
 والله خول في حرم عطاء الله واستكون في جوار الله والشرب من حمر
 حمة الله وفي المقام الثاني يرغب عما سوى الله ولا يتوجه الا الى شطره
 ولا يظنه الا الى وجهه الله ولا يلتفت الى دون الله وفي المقام
 الثالث ليس ثوب العبودية لله وانحسوع لوجه الله والتسجود له
 باب الله والركوع عند طفوه راسه والقنوت لطلعه الله وفي المقام
 الرابع يشهد على وحدانيته الله ويقول اشهد ان لا اله الا هو لم ير
 كان ولم يكن معه من شيء ليس له شريك في ملكه ولا نظير في خلقه
 ولانه في ارضه ولا ضد في برية تفضل باي شيء يحكم ما يريد لانه
 الا هو الفرد الواحد الملك المقدر المتعالي المهيمن العزيز الوحيد
 وفي المقام الخامس يكون حاضراً لاتباع او امر الله مستظنه الظهور

٧١

كلمة حكم الله مستتبعا لامر مولاه على شأن لو يأمره بان يدخل
 في النار يدخل في الجنة ولو يأمره بان يطرح نفسه في البحر يطرح
 في الآن ولا يخالف بكلام من يأمره بقدره الله وحكمه بقدرته
 وفي المقام السادس يكون مستقيما على امر الله على شأن لو يستمع
 عليه من على الأرض على ان يحرقوه من سبيل الله لن يقدروا به
 الله وعنايته الله وفي المقام السابع يكون صابرا على بلا الله
 وشاكرا في حين نزول قضا، الله على شأن لو يقدر عليه كمال
 القدر لن يشتمكي من عدل الله او يأخذ عنه كلما يكون في الارض
 لا يضطرب من قضا، الله ويكون راضيا بما اراد الله وفي المقام
 الثامن يكون في كل الاحوال متوكلا على الله ومتوسلا بحسن الله
 ومشتبئا بذيل عنايته الله وفي المقام التاسع يكون فانيا في نفسه
 على شأن لا يرى لنفسه عزا عند الله ولا عظمة ولا كبرياء في سائته
 الله ويرى لنفسه احقر عباد الله واقمر خلق الله اذا يدخل كل من
 عمل بهذه الاعمال وسلك هذه المسالك التسعة في حبة فضل الله
 وروض لقاء الله ويشرب من حوض مكرته الله ويروي من
 كوثر رحمة الله وسبيل الطائف الله عليه من كل جهات ابعاضه وانك

انت يا تحياتي اذ اعرفت ما القيناك من بدائع المعاني و لتفسير
 اذ افا نظر فيما نشر ثم اعرف بان في مقام آخر تفسير لا يعنى بلا يتقنى
 اى ان السموات و الارض لن يطبق ظهور تجلياتى عليهما كما نزل في
 القرآن لما تجلى اندك الجبل و يذ اويل على ان لا يطبق الذرات
 محل تجليات اشراق شمس جمال ماكت الاسماء و الصفات فحرف
 ان الاينان يكون حلا لظنور تجلى الحق و اشراق شمس جمال
 المطلق و هو يطبق بروز الايات الاليتة و التجليات الصمدانية ثم
 انظر بعد هذا في تجلى و اشراق ان تجلى و يلى على ظهور الشمس و لا يرى
 فيه الا اشراق و كذلك لا يرى في تجلى الله الاجاله لان الانيا
 اذ اعرف ذلك التجلى اذ اعرف نفس الله القائمة على الاشياء
 و جماله الظاهر بين الارض و السماء بلا ستر و حجاب اذ افا علم ما
 قال تعالى لن يعنى اى لن يطبق محل تجلياتى و اشراق شمس جالى عن
 افق عظمتى و كبريائى و سرادق عزتى و بهائى و فى مقام آخر تفسير
 لا يعنى بلا يحيطنى اى ان السموات و الارض لا يحيط على عزمان
 تجليات طلعت عز بهائى و اشراقات قدس كبريائى و لكن يحيط
 برفاها عدى المؤمن و قد خص لعبدى المؤمن لان الذى ظن

و تجليات

خارجاً عن حصن الأيمان لم يخلق عليه حكم الأنسانية وهو يكون على رتبة
 الجهاد كما أن في الجهاد لا يؤثر كلمة الله وكذلك في ذاك الإنسان لا
 يؤثر ملكة الكلمة فما الفرق بينه وبين الجهاد وما كنت إلا سجادة لم أفرقاً
 بينهما لأنه أدنى من الجهاد لأنه ليس يحتاج من خلق الله لأن
 خلقه على ماهية الجهادية وإنما الإنسان خلقه الرحمن يدع الأحيان و
 علمه السببان والتدبيران ليكون ذاكرة لطلقة سبحان وتوحيها إلى
 شرط جواره العزير للسان مع هذا لو يكون غافلاً عما خلق له وكيف
 يخلق عليه اسم الأنسانية بل هو كما قال الله تعالى عجباً جيد له خوار
 كما قال تعالى كمثل الحمار يحمل هيساً وأو في مقام آخر فستر لربني
 بلن يعرفني أي لن تعرفني السموات والأرض ولا ما دوت بينهما
 ولكن يعرفني عجب عجبى المومن الذي توجه إلى جمالي وانقطع عما
 سواني وتمسك بعجل غربي وتثبت بذيل عصفاني وارتقى إلى معارج
 شوقى ورجع إلى مراتى اشتياقي وانكثرت يا أيها تامل عن
 هذا البعد وأناظر إلى شطر بفضلنا عرف بان المقصود من هذا الجهد
 هو ذكر مقام الإنسان الذي آمن بربّه الرحمن ونشره بفضل الله
 لعسير اللسان كما في هذه الأيام نزل في بعض الألواح كل ما

كنت الحمد بما عرفتني جالك واسمعتني نداءك واماهاشوات العرفان باشه في
 طهورات اقبل و هذا الظهور هو كما ترى وتعلم بان في هذا الشجر لا بد ان يكون
 ثم اجسيدا ولكن اذا ظهر راه وتعرف وكذا الكت من قبل عرفوا الله بان
 حتى و موجود و باق و دائم ولكن في هذه الايام ترونه فانما قادرا
 مصتدرا قيونا سبحانك اللهم يا الهى كنت الحمد باسنت على اجالك
 بطور جالك و عرفنا نعم طلعت غنبا كمت وصعودهم الى مقامات تربك
 و عرفهم الى معارج وصلك و ارتقا نعم الى مراتق لغائك و كنت الحمد
 بما زينت بها كلهم بطراز جلك و اجسادهم بهمتين و دك و قلوبهم بعبادنا
 تجليات هويتك اشكك يا رجائي و رجائهم و بهائي و بهانهم و سيطا
 و سيطا نعم و مالكي و ملكهم و ربتي و ربهم بان تنزل عليهم سرور ان
 عندك و ذرا من لدنك انت تعلم يا الهى بهتسم كل توجتون الى حقه
 فضلك و تظنون طهور عواطفك و يرتقبون اشراق جالك و يرتقبون
 الى سراق اجلاك اذا ما منن عليهم بحدك و احسانك بما تيسر به
 قلوبهم و تفرح به ذواتهم اذ انك انت الله لا اله الا انت الملك
 المقدر الفرد الواحد المسبب الغرير الكريم و الحمد لك يا اله العالمين
 و مقصود من في السموات و الارضين ثم اشكك بان تجل عبادك

كلهم متوجهين الى جبالك وناظرين الى حضرتك ومنقطعين عما دونك
 ولا تطردهم عن باب فضلك ووجدك لانهم يا الهى ضعفاً فينا
 ونحنلاً عن جالك لو تطردبهم من بين عليهم بالقيضة من رتودبهم
 في ايامك اذ انما يعظم بلجان موهبتك اذ انك انت الله لا اله الا
 انت المقدر المهيمن العزيز الكريم وشكر لك يا رب العالمين الحمد
 لله الاول بلا اول والآخر بلا آخر الذي خلق الارض والسماء وابدأ
 الصفات والاسماء وانزل من السماء التقدير لاهل الانشاء ما تغير جسم الى
 جنة البقاء، ويمجدهم عن جسم الفناء، هو الذي نفس بين الكاف والهنون
 وخلق منما كل ما كان وما يكون ولما تنكلم بالكلية العيان ظهرت منها نأ
 احاطت الارض والسماء، واحترقت منها قلوب من في ملكوت
 الاسماء، ولما تم الكلمة الربانية خلق الانشاء، نادى عن وراء
 سرادق البقاء، اليست برئكم الابهى فارفع صوت الصبلين لى الى
 يا اله من في السموات والارضين ولما تم الخلق الاول واراد ان
 يفضل بين الملل تنكلم بكلمة اخرى وانظر با على صور الانبياء، وارسلهم
 لهلية من في الانشاء، الى صراط المستقيم ودينه الهويم فلما بلغوا
 ما امر وا به من لدن مالك الوجود وملك الغيب والشهود ا

الناس وحسبوا عماراً قد آتاهم الله لهم بما اتبعوا منظار النحاس وبعد
 ما دورت الاديار وكورت الاكوار واراوتنا الغيزر المختار
 ان يجمع العباد في ظلال شجرة الاتحاد ويشربهم من معين الالفه والود
 وتكلم بكلمة روحانية خفية قدسية وبه استعد الكل للقاء، وشرب الشاربون
 رحيق البقا، اذا طر في الانشا، النقطة البارزة تحت ابا، المتصلة
 بركنها الحاء، فلما طرقت تلك النقطة الحقيقية بطراز الالف القاتمة زاء
 البرية في حجابات الاسماء، غافلين عن مقدرها ومصورها بارادان مخلصتهم
 عن الموهوم ويعبر بهم الى المعلوم انزل لهم البيان ويشربهم بامية
 الباقية وطرورها في الامكان وبين لهم سر التنكيس وطرور الرسيس فلما
 طهر اضطربت لكينونات وارتعشت الذاتيات وتزلزلت الجوزيات
 وارتعدت الياذجات فامسكها رب الارباب عن الاضطراب
 بقدرته الكاملة واحاطة المحيطة وبعد ما قعد على عرش الاستئنان دعا
 اهل الامكان الى سبالة العنيد النان وبلغ الملوك ما اراد بقدرته المحيطة
 على الاكوان اذا تكلم الله من في السموات والارضين العظمة الله
 مبدع العالمين ومنشئ العالمين وموجد العالمين باياتها السائل عن
 الاية الشريفة المنزلة في القران والطايب عزمان ما سرفها من الباني

و البيان بان لما نزل من ملكوت ربنا العزيز الرحمن معان
 شتى و بيانات لا تحصى مرة فسرهما بالظاهر و طوراً بالباطن و ناسن
 فصل ربنا الابهي نيات لا تذكر بما في الانشاء و لو نظف به بالفتح لقلب
 و نظير الابدن و ياخذ من في الامكان سكر حق البيان على شان
 يفيد في فهم الله الفرد الواحد القهيد المعتمد الذي ما اشهد ليفيه و له انه هو
 القادر الاحد تعالى ربنا القيوم الذي بطوره طمسه السيرة المكنون و الرزق
 المحزون و الكرم المستور المصون بحمده باعترافه و انطقا بشانه
 و علنا ما هو المستور في لوجه المسطور انه لهوا من القيوم و اردنا في
 هذه الكتاب ان نستر بعض معانيها و نكشف عن بعضها لانه انفسه اولاً
 بقالات اهل الفسنة فان و ما ينبغي في هذا اليوم لاهل الامكان و الاديان
 مستعيناً بالله العين المبين المستعان قوله تعالى عالم الغيب فلا
 يظن على غيبه احد اي هو عالم الغيب و لا يحفل احد مطلقاً على الغيب
 المخصوص به علمه كما لم يعلم و لم يطلع احد بالغيب الذي كان مكنوناً في
 ذاته الا بعد ظهوره و اعلاء امره و اطراف رقيه و قوله تعالى الامن ار
 من رسول امي الامن ارقينه من بين الرسل و خصه بمشيئة الافدة
 و قدرته المحيطة و قامه مقام امره في الانشاء و جعله حبط وجه لمن

في الارض واليما، فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصداً اي حراساً
 من الملائكة يحرسونه من اقطاف اشياطين وشياطينهم هذا ما ذكره المذكور
 وغيره المفسرون من قبل والى في هذا الجين اذكر لك من المعاني ما
 عن كتب العالمين بعون الله الملك العزيز المبين فاعلم للغيب المذكور في
 هذه الآيه اشرفه مقامات الظاهر والباطن وان في الظاهر اللغوي ا
 ما سر عن الانظار وفي الباطن قره تجره بغيب الغيوب والظلمة المحجبه
 السير الاعظم والرمز الاكتم حقيقه الربانيه وكنيونه البصائيه الذي لم يزل
 كان متفرداً في ذاته و متوحداً في صفاته ولا يزال يكون مثل ما كان
 متعياً عن الذكر والسيان و كما يتكلم به اهل العرفان وفي هذا المقام
 انه بغيبه يعرف نفسه ولا يعرف دونه سبحانه وتعالى عما يدركه المدركون
 ويصفه الواصفون كما قيل ويقال بلسان اهل الفضل والكمال انه لا يقدر
 احد ان يرتقى الى ذاك المقام بمرقات العلم والعرفان ولا يستطيع
 نفس ان تطير اية نجاصين الذكر والسيان الطريق مسدود والطلب ممنوع
 والشيء مردود وفي هذا المقام قال سير البطحاء و مطيع الاسماء ما عرفناك
 حتى مررتك ان الانسان لو تفكر ليعرف بان العرفان والسيان
 مسقطان عن ادراك ذاك الغيب المكنون والرمز المصون كيف

٧٩
يرتقى فسر الخلق الى هوا، عرفان الخالق وكيف تطير طيور العقول البرية
الى مساحه حضرت الالهيه لوستنكر احد في هذا البيان حتى الافكار الخبيره
في عرفان ربه المحار و يعرف بحر نفسه واقدر ربه المقدر لعنبر القهار
ويصل الى مقام لا تعزبه حجابك ولا تمنع اسبجات عن التوجه الى الله فاط
الأرضين والسموات والخضوع لدهى بابه والتضرع عند جابه ويؤيدك
في هذا الكلام ما قاله مولانا انام رب زدني فيك تحميراً لانه سبب
لوصول العبد الى ما اراد الله من خلقه سئله تعالى بان لا يترك عباده
في حين الاحيان غافلين عن التوجه الى وجه لعنبر المنان ورجوه
بان يؤيدنا في كل الاوان على الاستقامه على امره والنظر اليه بعينه
والمشي في طرق رضائه والاستقرار في ظل لوائه ولما ثبت تعديس
دانه عن العرفان وتنزيه نفسه عن ادراك اهل الحكمة والسبيان يعني
لمن قصد جبا، العظمه وجنته الاحديه وروضه الالهيه و اراد عرفان
طلعه الربوبية وهيكلي الصلواته و كينونه الالهيه بان يسمع بسمع الله
ويصبر بصبر الله لا با بصبار ماسويه كما قال وقوله الحق سمعت سمعي
فاسمع به وبصرك بصري فابصر به لتشهد في يترك لي تقديساً عيلاً لا
لك في نفسى مقانار شيئاً وقال فقط البيان روح ماسويه فداه

٨٠
من ينظر الى تلك الشجرة بعين الله لم يمتح له حكم النجاة لان المراد
لو عطي الزمام في هذا المقام بيد غيره لن يصل الى المقصود ولا يبر
حضرت المبود ومثله كمثل الذي يغض عينيه ويريد ان يعرف شئاً
بدلته غيره انه لا يبين ولا يفي ولا بهل الا بدى اذ انه لو عتبر
بقول غيره ليس له دليل الا الحارة ويمكن ان الحارة التي جعلها سبباً
و دليلاً لعرقان الشمس يكون من نار او قدت في ذاك المكان ولكنه
لا يفرق بينهما لانما ضده من الجملة والشمس انما هي ان تعضو العيون
وانتم شاؤون وتسكروا ابصار وانتم ناظرون واذك يا ايها العبد
فانظر في الايام الخالية والمرتون الماضية حين طنوز كل نبي غصوا
انا طرون عيونهم وتسكروا باقوال ماد ونهم الذين اذعوا العظم ولم
يكن عند الله اجل منهم فيما خلق ويخلق لذا استوعب الورد في التوار
المنسجة من البحر الاعظم والنساء بل التجارية من ذاك الططام الاغ الا نهم
وغصوا عن مشاهدة النوار الملكوت وملاحظة اشراق شمس الحقيقة في
ارض الناسوت فيلق في هذه الايام لأولى الابصار ان يخرجوا
الاستمار بقوة من لدن رحم الغر المحنتار وينظر والى الله
بعيون ناظرة ويتوجهوا اليه بوجه مستبشرة ناظرة ولا يحجبوا الميزان

عرفان ما دو نعم من اول البيان فوالله يا عبد لو احد يقرب اليك
 ويكره فيا رقم من اصبع شبة ربه العزيز المنان لا يعه الا نكار ولا يبغي له
 الاستبكار نزل الله بان يؤيد اهل على الاضفاف و يعبد من
 الاعتياف لم يقطعوا عن كل الاطراف وتوجهوا الى الله ما كنت الوجوه
 ومليك العيب والشهود فوالذي تقربوا بالجلال وتزهره عن كل مقال
 ومثال اجديسني ستيرا اولم ادر اسي آية اذكر في هذا المقام تمام نزل
 في البيان في اخبار طنوزير الا عظم وسرا الله لمنهم لانه روح من في
 الممالك القدم فده ما تكلم بحرف الا ويذكر فيه الجلال الموعود وعيود
 في كل حال كما قال جل ذكره وبدوام بقائه لوتسلسلنا لاقولن من
 يظهر الله والي مؤمن به ودينه وكتابه وبادلانه وبناجه وبنا
 يظهر من عنده في كل ذاك متفحراً بنسبي اليه وتغزراً بابا يني به يني
 مقام اخر ما نزلنا ذكر خير في البيان الا لمن نظره يوم القيمة بابا يني
 لعلمكم آية متضرون ولا من دون ذكر خير الا لمن لا يسجد له لخطبة
 من الساجدين وفي مقام اخر من اول ما تطلع شمس البساء الى ان
 تغرب خير في كتاب الله عن كل ليل ان انتم تدركون ما خلق الله
 من شئ الا ليومئذ اذ كل لقاء الله ثم رضائه يعلمون وفي يوم القيمة

يا ابي

يدرك هذا ظاهره انقضت فانما كانت منظرين ولكنكم شر تعلمون ولقد ضرب
 الرزوال وانكم انتم ذاك اليوم لا تعرفون ومن يكن لغايه ذات الغاي
 لا ترضين له ما لا ترضى نفس فلقد كرتن حرف الاخر ثم حكم تعلمون
 وفي مقام حسن انتم قد ام طائفه لطيفه فيها النقطه لا تعلمون انهم كانوا
 مؤمنين قل اولئك خير من على الارض ولو علم الله خير منهم في الامان
 لطيفه بهم انتم الى ابه وانه وما كان معه ومن آمن به من اولى قربته
 من الله تعلمون ان انتم تحسن بكل نفس تعلم تدركون بذات ان لطيفه
 وبعد ذلك انتم تدركون وتعلمون عليكم ان يا باء الله ثم اولى قربته
 ذكر الله وشأنه كشيء في كل حين وبعد حين قبل حين فوالله يا عباد لا ادري
 اسي بايات منزل لسببان اذ كركت لاني لو اريد ان اذكر ما اريد تعلقا
 الاوراق والالواح اذ انفسكم فيما غنت الورق، على ايك البقاء
 ثم استغن ببا عن كل نفس اتبعت الهوى وغفلت عن البيان وما سير
 فيه من المعاني والتباني وانك لو تريد ان تعرف حقيقه الحال المراد
 فيما يقال فاق، كتاب البديع الذي نزل من سماه شقيقه ربه تبارك
 المنع لطيفه لك الحق ويزهق الباطل ان الذين استخذوا امر الله هزوا
 واتبعوا كل ناعق وتكوا بكل جاهل اولئك قوم لا يعرفون فانظر

في الهادي في هناك اتبعوه قوم سمى دون الله مع انهم يريدون ان
 لا يميز بين النور والظلمة اخذوه وديننا لهم بعد الذي اتاه مال عن الدليل
 ونخل عن سهل الله استقيم كل صبر جميل الى صبه ويظير معه ويمدح اطوا
 كما ذكر في مثل العامة يقولون ان الحنفا، رأت انها على الخيط فالت حنا
 الدر في الخيط ان حين استمع نداء هذا بعد المؤمن الممتحن بالله المؤمن في
 السير والعلن ليجد بابك الى مقام تحرق الاحجاب وتوجه بككت الى الغيز
 الوباب مرة توجه الى اصحاب اليمين وتكلم بما نطقت به مطاير
 العليلين واخرى الى اصحاب الشمال ونطق بما تيززل به اصحاب
 الضلال وتحرق بسجيات الجلال المستجهن الكلى الى الافق الذي
 ظافت حوله الآفاق واستغفنا كل مظلم ونطق كل كليل وطلب
 كل عليل وقام كل نامم وسرع كل متوقف واستقر كل باطمع
 فوالذي بره نسمة وانطق الالسن العظيمه لو تطلع بفضل هذا اليوم وما نزل
 فيه لترع الدنيا وسطالع النزل والبنفساء، وتقوم على ذكر ربك الابهي
 بقدره لا يحصرها اجتماع النفوس ولا يطعم الغافلين انما تذكرك
 بالجمعة وتدعوك بالله ربنا العفوذا الكريم نسئله تعالى بان يوفقك
 على النظر الى منظر الله بصبر كان من شهابات المعرضين اني

و عوكت شه وار جو مكن ان بتشكر في امر الله منقطعاً عما سمعته من الخلق هذا
 حتى تلتصق من هذا بعدد تراجم الغيب ثم علم باننا في مقام عشر الغيب بايام
 ذاك الغيب المستور وستر المجور في العالم لاحياء الامم وجمعهم على الشرع الاعظم
 وانه صمم عن الحجاب المظلم للصيغ وانشأهم خمر الطمور من كاس الظهور اذا
 فاجلس متوجهاً الى الله وفاضلاً عند ظهوره وقل يا الهي المختار وربي
 العزيز الغفار اشكك بشيئت الغالبة على الاشياء وارا دكت المهيمته على
 مطاها الاسماء بان لا تحرم احد عن الفيض الاكبر وهو عزها منضم
 الاطهر وادجالهم الى منظر ك الانورا وادكت انت المقدر على ما شاء لاله
 الا انت العزيز الكريم امي ربي اقمك باسكت المهيمن على العالمين ان
 تويد لكل على ما تحب وترضى ووفهم يا الهي على عرفان جالك واما
 نزلته في صفك والواحد لا كنت تعلم يا رجاى لو لم توفى العباد ولا يعبر
 احد ما اردته من البيان يا ربى العزيز الجواد اسئلك في هذا الحين
 بان تظهر لكل نفس ما اردته من بيانك وادياتك ووفق لكل على
 كفت البصر عما لا يليق للنظر لانه خلق لمنظر ك الاكبر ما يالك اشهر ورسول
 الصرور اذا كنت انت المقدر المهيمن العلى اعظم ثم اسئلك بان توفى الى
 البيان على عرفان ما نزل فيه من ما شئتك وعلل ما امرت فيه

في يوم طهور جالك امي رب كيف انام على مرتدي بعد الذي ارمي وانف
 باكت ما اردت من البيان و ما نزل فيه الا ايتا نهم بيوم طهورك و عرفنا
 سمش طلعتك وانهم هاما في سماء الغفلة والهوى و ما هو ان تيه الهندلاد و
 و انك بعد ما اكلت الحجة و صمتهم با نهم ان لا يؤمنوا بغير نفسك لا يؤذو و هم
 يرمونه في كل حين برمي الشقاق و يسكون على جماله يوسف الظلم و انفاق اذا
 يا سيدي ارجوك بان توفق قلمم على الالمانية بين يدك و التوبيليك
 يا من يدك ملكوت ملك السموات و الارض لا اله الا انت الملك المفرد العزيز
 المبين و مرجع الى تفسير الآية الشريفة قوله تعالى فلا نظير على عرشه احد
 اى فلا يحف لا حد عرفان ذاك اليوم الامن ارتضى من رسله الدين
 ارسلهم لهديت برتية و ارشاد خلقه اى صراط المستقيم و سبيله الواضح لمن
 فانظر ما عجب في الناس و در ايتهم نهم انكر و اطورا لله الا اعظم بعد الذي
 احاط اشرافه العالم و غلبت سلطنته من في السموات و الارضين بل رأى
 اهدنهم في زمن من الازمان طهور اعظم من طهور ربنا الرحمن في هذه الايام
 التي اخذت الزلازل كل القبائل و ارتعدت اركان الشركين و تشبثت
 قلوب المقبلين و بل سمع آيات كسبه من الايات التي تجرى في هذه الايام
 من فم شية مالك الانام و بل نشاهد برهاننا اقوى مما ظرو و لاح من

ان الله لم ينزل التنزيل العظيم في هذا الزمان المظلم لصيلا لاورب العالمين
 من انكر الله في هذه الايام انه انكر مظاهرا واحدة واطاع الهوية ومن كتب
 بآياته انه كذب آيات الله التي نزلت من قبل في زمن النبيين والمرسلين
 نسل الله ان يؤيد الحق على الانصاف ويقدمهم من الاعتصاف ليطردوا
 الى ما نزل من فم المشية ويردوا اثر ان شمس الاحدية من انق سماء الآيات
 في هذا اليوم العظيم وما نزل في اخر الالية قوله تعالى فانه يسلكت بين يديه
 ومن خلفه رصدا هي انه تبارك وتعالى بقدرته المحيطة وقوته السبيطة يسلكت
 بين يديه ومن خلفه ملائكة تحفظ ليحفظوه عن مكر كل ما كبر وضركل فاجر وشرك
 كل كافر وحيلة كل منكر محيل وفي مقام تفسير الغيب المذكور بمعاني ما نزل
 من جبروت ربنا العزيز العفود لانه هو عالم بما هو المستور في كلماته والبروز
 في آياته والمكنون في بيانه ولايين لاحد معانيهما واشاراتها الامان
 من انبياء كما ترى وتشهد في كل عصر وزمان طرقت فيه مظاهر الالية
 بين البرية لما عرفت اناس معاني ما نزل من ملكوت ربهم ما لك الازجاد
 منعوا عن الورد وفي ظلال شجرة الاتحاد واجتجوا حين الطور وعرضوا
 اراد لهم ربهم العزيز العفود فانظر في القرآن وما نزل فيه من ذكر القتمة
 وطلور ما بارقم فيه من اجسامه اتختم لعدم عرفانهم المراد اجتجوا عما

اراد ربهم مالك الأيماجد وزلوا عن سبيل الرشاد وبعوا في ضلالهم القديم و
 بعد واعن لقاء ربهم العزيز الكريم فانظر في الآية الشريفة قوله تعالى اذ اليماء
 انشقت والناس فيظنون الى الآن انشقاق السماء مع ان لهذه السماء المذكورة
 في القرآن معان لا يعرفها الا من ايداه الله العزيز النان وانهم اخذوا
 طواهر ما نزل في الكتاب وجمعوا عن منزلها في يوم طوره الا عظم بالقدرة
 والجلال واستوانه على العرش بالعظمة والالاستجال فواحيه تالمهم من
 اليوم العظيم بما بعد واعن لقاء ربهم العزيز الباقي القديم قل يا اهل الملل
 لو تصفون في ساعة من الساعات وتترؤن لوجا من الآيات تتفكرون
 في ما ذكر من العلامات في كتب ربكم مالك الارضين والسموات لخرقن
 الأحجاب وترون شمس الجبال مشرقة بلا حجاب وسحاب لم ادربا شي
 تتبتم الموهوم وحببتنم عما اراد لكم ربكم العزيز القيوم تالله استحق بعبث
 الحجة واحاط البرهان من في الامكان واشرقت شميس الايقان من افق
 مشية ربكم الرحمن ان اقلوا ولا تظفوا عن جمال ربكم العزيز المسينع
 ولا تنكروا امره الباقي البديع فالنرجح الى المراد ونقول مرة فيفسر هذه
 اليماء بسما الشريعة القدية لان اذا ترفع سما شريعة الله العظمى غشت
 ملك اليماء بمشيئة الله مالك اليماء وطورا فيفسر ما بسما الا وهام لان

حين الذي ترفع سما، المعلوم با مررتنا المسمى الفيوم نقش سما، الموهوم و
لا يبقى منها اثر في العالم بارادة من لدن مالك القدم وخالق الامم وبار
النسيم اذا فاشكر والله بهذه النعمة الكبرى والعظمة العظيمة لاننا لا يقابلها خلق
في السموات والارضين و مرة تفسر ملكت السما، بما العلم و سما، الحكمة
وسما، العرفان وان لنا في كل مقام معنى لا يعرفه الا من ايد الله سبحانه
العلم البسيان والحكمة والسببان وان لو اريد ان افضل لك في هذا المقام
ليفقد البحر قبل ان تنفس معاني كلمات ربّي ولو جفا بمله مدداً لان بحر العالم
عظيم عظيم زخار موج لا يتم بالاقحح ولا ينفذ بالالواح تالله لو يكون
لا دعا عانة ربانية ليفصل من كل حرف من كتاب الله كتب لا تحصى و
يلا، من قطرة ذالك البحر اذ اعا لا تحصى واتي اخضرت في هذا المقام وفيرت
ما عينيك عن كتب الانام والعاقب كهيبة ما اشرته في الكلام وفي مقام
اخر تفسير اجيب المذكور بسر القدر وسبب القضا، لان عرفان هذا المقام
عظيم لا يظنره الله لاحد الا لمن ارتضى من رسله الذين ارسلهم الى الخلق
بلوغهم الى الصراط المستقيم كما قال علي عليه السلام القدر سر من سر الله
و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله محجوم ساجم
الله سابق في علم الله قد منع الله عن لعبا و علمه و رفعه فوق شيا و اعظم

ومبلغ عقولهم لا يتعمق لانيالونه بتحقيقه الربانية ولا بقدره الصلابة ولا بعظمة
 الثورانية ولا بجزة الوصلانية بحرز خار موج خالص لله عز وجل عمقه
 ما بين السما والأرض عرضه ما بين المشرق والمغرب اسود كالسلسل الاله
 كثير بجستان وايجات يعلمه في فضل اخرى في قمره شمس تضيئ لا يغني
 ان يطلع عليها الا الواحد الفرد اذا عرف ما عبد بان عرفان ملكت
 المقام كسبه المقامات لان طيور عرفان العباد قاصدة عن الظيران
 في هواء عرفانه والسيران في فضاء ايقانه وفي كل وقت قصد احد
 من العباد والتقرب الى ذالك المقام الاعلى والمعصم الاقصى نودي
 بصوت احلى امكن ان تستطيع من صبرا يا ايها السائل قد فترت لك
 ما قد كان مستورا في هذه الآيات الشريفة من المعاني والهيما بتفسير واضح
 بين لا يميز فيه الا من لا يميز بين الحديث والترثيث والتمين والتميش
 نزل الله بان يؤيد اجابته في كل الاحيان على عرفان معاني كلامه
 المنزلة من سما القدرة والاعنان ويؤتمس في كل الاوان على الاستقامة
 على امره والتوكل عليه وهو سئل بحل عزة والاتباع ما نزل من احكامه
 ونسئله تعالى بان ينزل على عباده في كل الايام من سحب
 الجود ما يخلصهم عن الظنون والادبام ويقرهم اليه لانه هو الله

لا اله الا هو لم يزل كان معطى من سئله ومجيب من دعاه ليس له شرك في ملكه ولا نظير في خلقه يقدر لمن يشاء ما يشاء وينع عن من يشاء ما يشاء لا اله

الا هو الفرد الواحد العتد العزيز العلام هو البهي البهي

الحمد لمن تعالى بجهزاته عن وصف المكنات وتقدس ببارج حقيقته من نعمت الكائنات الذي قام الواحد بين الستين واظهر الايام الاخر بعد نقصها الطام من ظهور النقطة الواقعة قبل الالغين القائمين اذا غاض ما غاض في الايام السابعة من الارض المقدسة المباركة وفاض منها بدعا عين الحياة لمن في الارضين والسموات طوبى لمن نزل بها واشرب منها انه حتى بدوام الملك والملوك ونجا من حدوث حوادث ارض الناسوت وشرق من قعرها شمس الجلال التي لو تجلت بنور واحد لسنصق من في سرادقات العظمة والجلال فكيف اصحاب القرب والهل الحجاب فوردت المحار ان ماترى العيون وشابه الأبصار ليس الأذرة من ذرات نور من انوارها المكنونة لانها لو نظر على ما هي عليها لن تستطيع الابصار على مشاهدة الانوار كما ان العيون لم تقدر على مشاهدة الشمس الظاهرة بل ارق من انوارها الا ان الله سبحانه ورتى العزيز الشاكر لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير وبعد يا ايها المتوجه الى ساحة القديس وانا كن في ظلال شجرة الفردوس قد ريت

كنت وقرئت خطابك وعرفت ما كتبت مما كتبتك على شجرة القوادى علمت
 ما انت فيه من المحبة والوداد اسئل الله ربى الرحمن ان يعطيك فى كل الايام
 بسبيل العافية والاحسان ويسكنك فى جابجود بفضله اشمل على
 الايقان وانما ما كتبت من هذا العبد اياك فى ظلاله شجرة امر الله وانما
 سبلح جمال الله من الحديث النبوى روى عن المستغرق فى لجة بحر القرب
 والتمس فى مطاميم القدس روح ما سواه فذاه وادرت منى كشت
 الايتار عن وجه الاسرار وابرار ما هو المقصود فى كلمات الابرار فاعلم
 بان كل بيان بما يتكلم به اهل التبيان معان لا يعرفها الا من ايده الله
 ربه المنان واتى فى هذا الخمين بعون ربى الوهاب ايمان لك المقصود
 بالايجاز دون الاطناب قوله حين ما سئل احد اهل رأيت رجلا
 الدنيا قال رأيت رجلا وانما الى الآن اسئل عنه فقلت له من انت فقال
 انا الطين فقلت من اين فقال من الطين فقلت الى اين فقال الى اين
 فقلت من انا فقال انت ابوترا ب فقلت انا انت فقال حاشاك
 حاشاك الخ فاعلم بان المراد من هذا الحديث اطوار التقاوت
 وتفصيل بين روح الانسان والجماد الترابى كما رأيت رجلا يسير
 الى الجيد وقدره الجيب ان يعرف السائل فبنا الجيد ليفعل ويقا

الروح العلوي قوله هلكت له من انت فقال انا الطين وقلت له من اين
 فقال من الطين واعلم بان في مقام التعبير كما يتكلم ثبني بعد فانه سمي
 باسمه وينسب اليه وبالعنيت الحمد الانساني بعد فراقه وانقطاعه عن الروح
 ترا بالذات حتى في حقه اسم التراب فانظر في الشجرة التي تعرس في الريا
 انها تتورق بالاوراق اللطيفة وتثمر ثمرات بدنية وتلك الثمرة مع لها
 ورقها لو سميها بالتراب لكون صا دقا لانك تعلم بانها بعد قطفها من
 الشجرة في زمان قليل تصير ترابا وتتصاعد تلك اللطافة الموجودة فيها
 الى عنصرها والبارع الصانع يعرف من هذا المثل المذكور كيفية الانسان
 وتفاوت الارواح مع الابدان لان عنصر الروح الطيف الخاصه عنصر
 الجسم ثقل العناصر وانه بعد انقطاع الاسباب وقطع الرابطة من عالم
 التراب يتصاعد الى عنصره ويرجع الى سببته ونفثاته وقوله الى اين
 فقال الى الطين يشير الى موته ورجوعه الى التراب وقوله هلكت من
 انا فقال انت ابو تراب اي انت المشره عن التراب والمقدس منه
 والمحيط على ما يقع فيه فيا ايها السامع لا تعجب من هذا المقال لان من
 اصطفيه ربه الغنى المتعالي وانجاه من اشارات اهل الضلال وازداد
 يقينه في الله ويستقيم على امر مولاه انه يحيط على الامكان ومؤثره

الاكون ببنایة ربه العزیز المنان الکی الیدنی فی ہذا المقام علی اظہار ما
 بایة واجر قلمی و سانی علی ذکر نبی المستوحین فی الطغلمات و المستغرقین
 فی بحر الاشارات و وفق السامعین علی عنان الکلمات و ادراک العانی
 الکی سیرت فی غیاہب الفقرات اذ سیک ملکوت کلمتی لیس لما اردت
 من مانع و لا ما قینت من دافع لا اذ است الجواد الکریم باہتیا الی علی
 العارف بزکات العسیر العلام قد تکررت فی ہذا المقام ان ابین لکن
 ما یدعی الطالبین الی خبۃ البقا و یمنی القاصدین بسبیل اللقا و اذ
 فی السئل منی لہ اولاً ان یخرق الاحجاب الکی لتغنا عن الورد و فی سہرا
 اعرشہ و خیام حمدہ و اتی فی ہذا المقام اذ کر بعضنا و سبب بعد الطاب
 ببا عن المرام الحقیقی و المقصد الاصلی الالہی فیقول مما یحجب الانسان
 اتباعہ بما سمع من الآباء کما تری و تعرف بان فی کل عصر ظهر مظهر
 المشیة الالہیة و مطلق شمس جمال الاعدیة کثیر ما یحجب بہ الناس عما
 مقالات آباءہم کما نطق لسان الکریم فی القرآن القدیم فی سورہ الباق
 و لقد آتینا ابراہیم رشده من قبل و کننا بہ عالمین اذ قال لابیہ و قومہ
 ما ہذا التماثل الکی انتم لھا عاکفون قالوا و جئنا اباؤنا لھا عابدین
 ذی سورہ الھود و قالوا یا صالح قد کنست فینا مر جواً قبل ہذا تمھینا

الفقرات

ان خبر یابعد

ان نعبد ما عبده ابائنا وانا لفي شك مما تدعوننا اليه مريب وفي مقام آخر
 قالوا يا شعيب اصلوا كنت تأمر ان نترك ما عبده ابائنا الخ ولو سيرتيس احد
 في القرآن وآياته ليعرف المراد ويوقن بان الناس بما ينكوا باقا وديل الآباء
 واسباط سير القداما، اجتوا عمارا دلحم ماكت السماء وخالق الارض ولهباء
 مع ان الانيان لو لم يعرف الله واحكامه وآياته ونا امر به بعبده عسفا
 مشله كشل الاعى يقبل كل كلام من كل متكلم فواجب عليه ان يفرس نفعيا
 سمعه من القداما، ولا يكتفى بما يرمى من الآباء، ولو لم يكن مثل ذلك فهو
 اضاع نعمه الله التي اعطاه وقد اردنا في هذا المقام ان نبين المراد
 من ذكر هذه النعمة التي اعطانا الله ونبعد الوهم عن التوهين فقول اول
 نعمه من الله بها على الانيان هي القوة العقلية وبها شرفه على اجناس
 المخلوقات ولما سقامت شتى في الامور الجسمانية والروحانية والمقام
 الاول في الجسمانيات هو ادراكها ما يستخرج به الجسم من المأكول والمشرب
 وغير ذلك وهذا دني سقاماتها وقد يشارك جميع اصناف الحيوان
 والمقام الثاني هو عرفانها ما يستخرج به العالم وينظم امور جمهور الامم
 ويترجم جميع المخلوقات بترتيب الامورات وهو استنباط ما هو النافع
 من العلوم والصنائع وتقتن القوانين الناظمة ونسخ الكتب النافعة

وهذه اعلى المراتب في الامور سبحانه والعبثية الانسانية اذا ما عرفت
 يا ايها السامع بان الانسان لو اقتصر في هذا المقام ويتكامل فيما منبت
 لك من بدائع الكلام ليكون كافر النعمة ربه العسير العلم وكذا
 فانظر الامور المتعلقة بالعالم الروحاني ولكن هذه المرتبة بعكس الاولى
 لان الانسان كلما سجد في اسنلاق نفسه وتخصيب الصفات العظيمة
 منه ليكون خيرا له من ان يذكر ولا يذكر ويعلم ولا يتعلم وله ادلائح
 يتفهم في اخلاق نفسه ويندبها ويؤدبها فلا صارت طبق المراد
 اذا توجه الى العباد ويحبه في تهذيب آداب من في البلاد ولو
 في هذا المقام ليكون كافر الهذبة النعمة الروحانية والمائدة الجوارية
 ويصير ممنوعا عن الدخول في سراق عرفان الالهية وفضلا العلم
 الربانية فرجع الى المراد ونقول مع ان كل ملته من مل العالم يحبوا
 عن الله بهذه الاحجاب المانعة ومنوا عن الورد وفي سراق عرفان
 الله بهذه الافكار الباطلة كذا الكات لا يتركون ولا يدركون فوالله
 يا ايها السامع لو يفتح الانسان عين العرفان لما يحب عن الرحمن
 في اقل من آن ولكن الناس عبي لا ينظرون وصمم لا يسمعون لعل
 يفتح الابصار ولين عليهم بما يحبه لهم السبل وكثير منهم الديل وما يحب

اصح

للانسان هو مشاهدة آسئون البشرية من المظاهر الاحدية كما نزل في القرآن
 وقالوا ما لند الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق لو انزل اليه
 ملك فيكون معه نذيرا والعاقب لا يتكلم بهذا الاعتراض في هذا المقام لان
 الله تعالى بحكمته سبحانه حيث في كل آية رسولا مبينين لما نعلم حتى نقبهم
 كلامه ويعرفون ما يعلمهم من اوامر الله كالملاهي لهم عذر في الدين وقد اجاب
 الله المتراضين بقوله تعالى في كتابه السبعين قل لو كان في الارض ملائكة
 ميسون مطين لفرنا عليهم ملا رسولا وفي مقام اسمه وقالوا لولا انزل
 عليه ملك ولو انزله ملا لفضى الامر ثم لا ينظرون ولو جعلنا ملاكنا
 رجلا للبيننا عليهم ما يلبسون وانهم كما يرون الصفات البشرية من سبط
 الالوهية تمنعهم عن الورد في لغة سحر الاحدية وطعام بيم الصمدية ويحيون
 في هياك الشهوات ويخبرون في مفارقات الاشارات كما يخبر بالملك
 القرآن القديم فقال الملائكة الذين كلفتموه من قوم ما نزيك الا بشرا
 مثلا وما نزيك اتبعك الا اراذنا بادي الرأي وما نزي لكم علينا
 من فضل بل نطفكم كما ذمير فاجابهم بقوله تعالى وعجبتم ان جاءكم ذكر
 من ربكم عن رجل منكم لينذركم اذ انظروا في هذا المقام بان الله تعالى
 لو ينظر سطر صفاته واسماه باهم عليه من آثار الالوهية وصفاته

الربوبية فلا يبقى الاعراض لأحد والأعراض لنفسين وسبق الكل على حاله وحده
 فكيف يمتاز السيد عن الشق والنور من الظلمة ولله أسباب الله الأنبياء
 بالعلم يعبد عن الأفكار ولو حقنكم الناس في أصل المراد لما يعبدون
 عن حبه البقاء، وسبيل اللقاء، فوالله يا أيها السامع لا يتكلموا
 منكم بكلمة إلا ويروا منها انتظام أمور الجمهور ورفع الاختلاف وشبوت
 الاتحاد والابتلاف فانظر بان الذي يكين في كل الأحيان في غير
 البلايا، يا سيكلم من جواهر البيان كيف يريد لغيره شيئاً في الأماكن
 بل فدى راحته وانقطع عن استراحتهم لراحتهم في البلدان ثم علم
 بان الله تعالى قادر على كل شيء لا ينكر العقول قدرته القادرة وقوته
 القوية القاسرة ولكن لاتمام الحجته والدليل وهدية السبيل اعظم
 حجة وافية كافية ببيان القوم وجعلها سبب الأعظم للتميز والتفضل
 بين الأمم وجذب جواهر الوجود من العالم كما قال عز ذكره ليسبلوكم
 أيكم أحسن عملاً وهي كلمة الله المحيطة على الأشياء وآياته الغالبة على
 من في الإنشأ، وشده كمثل ان رحمان بها تتحتم المعادن الترابية
 وكذا الكتب تلك النار الموقدة من شجرة الألبنة تمتحن قلوب العباد
 وبها يتفضل بين الصالح والظالم والنور والظلمة فوالله يا أيها السامع

والتفضل

الحق

لورقا، البيان في هذا المقام الحان لا يقدر ان سيمها اذان من سنة
 الامكان اذا اخصر في الكلام ولا اذكر ما هو بعيد عن الافهام
 لعل رب الانام يرين على خلقه باذان واعية وقلوب صافية وانها
 زكية وابصارنا طرة لكيلا يحتاج بالبيان ما هو المستور في الخيال و
 كذلك تجيب الناس عن ظهور نور الالهية وشرق شمس القديسة بنا
 لا يعرفون اصطلاحات الانبياء، وما نزل في كتبهم المقدسة من اشارات
 ظهور البعد فانظر ما نزل في الانجيل كسوف الشمس وخوف القمر وسقوط النجوم
 وامثال ذلك والذين اهدت واما نوار شمس العدم في يوم ظهور ذاك
 النور الالهي مع انهم راوا ظهور ملكة الكلمة الربانية بغير ما وعدوا به في
 الكتاب الالهي من ظهور امثال هذه الاشارات المذكورة كذلك تكو
 بذكر ملكة الكلمات واعضوا عن نير السماء وشمس سماء قدس البقاء، الذي
 به اشرفت ارض البطحا وكذلك اهل الهند فان مع اطلاقهم هذا المقال تكو
 بطواهر ما نزل في القرآن من جبروت العزة والامتنان واعضوا حين
 ظهور النور عن افي الظهور وغفلوا عن الدخول في رياض قدس البقاء، ونحو
 انهم من سلبسيل حيو ان اللقا، واتى لواريد ان فصل ما نزل في الكتب
 المقدسة وافير اشاراتها وشاراتها ليطول الكلام ونبعد عن المرام

ومن يريد الأطلاع فليقرء الرسالة التي نزلت في العراق بلسان فارس
 طبع فأعرف يا أيها السامع بان للأنبياء صلواتهم عليهم صلواتهم
 يتكلمون بالبايعرفه احد دوهم الا من استضاء من شعثات انوار ملكات
 آتموس المشرقة والنجوم الظاهرة البارعة وربما يعترض جاهل عن هذا المعنى
 ويقول لو نزلت الآيات الالهية في ذكر علامات ظهور مظهر الاحية
 باصطلاح لا يعرفه الناس فلا يأمن عليهم فيما يعلمون نقول اولاً اذا جاء
 يعرف ملكات العبارات ورموزاتها ولفظها ما يسترقيا من معناها وشارتا
 فهذا دليل على نور من ملكات الانوار اليا طعة وسراج من ملكات التبرج اللامعة و
 ثانياً انما خذ المراد من الازمنة الساتفة والاعصار الالهية مثلاً فلما عرفنا ظهور
 المسيح بغير هذه الاشارات وظهور الرسول ص وذن ملكات العبارات لانكنت
 في ان لما معان و اشارات في بواطن الكلام ولو يصف احد في هذا المعنى
 لا يحجب عن حقيقة الحال فانظر في هذه السنين المتواليات ما عرفوا اهل الفرقان
 حياق لست ان ولا اهل الانجيل معاني بيانات ربهم بجليل ولا اليهود ما
 نزل في كتب الانبياء، وكذا كنت انكر بعض الناس كلمات الله المحيطة النافذة
 وكلمات نور يدهم في الظلمات وسراج يريهم الطريق في فضاخر الاشارات
 عيبت عيونهم وسيكورت ابصارهم وبقوا في ضلالهم القديم واجتوبوا عن

جاء

كلمات ربحم الكريم مما يحجب الطالب عن المطسوب والفاصد عن المعصود ويمنح
 الناس عن كوثر البقاء والفاصد من عن مقاصد وس استناما بهو اتباع
 الذين يرمونهم فوارس سضار العلم والحكمة مع ان في كل الظهورات
 اكد الا بنيا، الا يتبع الناس كل من يدعي لعلم الا من كان موصوفاً بالصفات
 المذكورة في الكتاب كما ورد في الحديث الشريف واما من كان من
 صاناً ل نفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه فلهوام ان يتلوه
 واما لم نر منهم في هذا الزمان الا المجدد الطيبان والاختلاف في اواخر
 ربحم الحسيني المثنان والناس بما يروى عنهم يخالفون منظر الامر ويخفون ويخفون
 لم يمساهم يرمونهم على السحق لذي يحبون عن بوارق انوار الجمال
 وزال سلسال الوصال قل فانظروا بعين التفرسس والتدقيق في الازمنة
 الثالثة والاعصار الخالية في احيان ظهور مطهر الاحديتة اول من استضاء
 من تجليات الظور لم يكن من اسلم بل الذين لا يعرفون القراءة والكتابة
 كما في ظهور روح الله وكلمة التي احاطت ما سواه ما تقدم في الامان
 الا صيلا النكت والعتارون اول من اعترضوا على جماله هم الثمستون
 وكذا لكت اذ طلع نير البطا، وشمس سما، قدس البقا، امن من برعي النما
 واعرض من كان اعلم العلياً بين الانام فلما تبين بان الظور ليس مشروطاً

X

باتباع المسلم لا ينبغي ان يحجب اناس البخاريهم واستبصارهم على الله وفي كل زمان وقص صاحب الطور ان لا تستبوا امثال هؤلاء المدعين وشيخهم الى اعراضهم واعترضهم على التوراة لمسيح قوله روح ما سواه فله في وصفتها يوم الظهور فيها، ذاك الزمان اشرفها تحت ظل السماء منهم تحت الفتنة واليهم تعود وكذا لك قوله في آخر ما يصف عن صاحب الامراء واكثر اعداءه للمسلماء، ولذا قال وقوله استحق العلم حجاب الاكبر فوالله يا ايها اليا مع من ينكر ساعته في نفسه ولم يسمع مقالات غيره ووزن كلمات البطل برفاهه وعقله لما احتجب عن الرحمن في اقل من ان ترك عن ورائه اشارات اهل البغي والحسبان وفي هذا المقام يقول وقوله الصدق ينكر ساعته خير من عبادة سبعين سنة نيل الله بان يؤيد العباد على التفكير في امره ويوفهم على الاقبال اليه انه على كل شي مستدير وكذا لك يحجب الطالب عن المراد الحقيقي والصدق الالهي بما يرمى للاختلاف في الاديان وشرايع حضرة الرحمن ولو يرمى الايمان في هذه الاختلافات بين العباد فان يعرف حقيقة الامر ولا يركب الاختلاف بل يراه عين الاستعداد وسبب وصول العباد الى سعدن الرشاد لان رب الارباب بارادته الكلمة وحكمتها شاملة لشيء ثم تشرية

بحسب اقتضاه الزمان ونسبته الأفكار والأذقان وهذا من بلوغ الحكمة
 ويسمع علمه وقدرته سبحانه وتعالى ليس كمثلته شيئاً لا يعلم احد حكمته بالاشياء
 صنعتها الكمال الا من ايدته بفضلها المحيط وشرح صدره في عرفان شرعها البسيط
 وليس مراده تبارك وتعالى من هذه الشرائع المنسجة من طعام الحكمة الباقية
 الا الراحة لعباده ووجوه لهم في جنات المحبة والوداد ورفع المنازعة والاعزاز
 ولكنهم من عدم عرفانهم بما اراد الله برفقون اياهم في السلم والاعزاز
 في الاطراف ويتركون بالامر الله من المحبة والانصاف ففكر ما اياهما السامع
 في هذا النعام ولا تبعد عن المرام شئاً فانظر في بحكم الحادق انه يدرك
 اليوم مريناً بالاشياء الباردة ويوماً آخر بالاشياء الحارة و
 لا ينبغي لنا ان نكذب بحكم لانه عالم بحقيقة المرض ولما يرى ويعرف
 تفسير المزاج يعالج بما يناسبه من العلاج ولما كان المراد في هذا العالم
 صحة المريض ليس للعامل الكمال ان ينظر الى اختلاف الالوية وتفاوت
 الاغذية وكذا ذلك فاعرف من هذا التمثيل تفاوت الشرائع الالهية و
 اختلاف المذهب الرومانية ولا تعيس في بحور الاشارات ولا تمنع في
 فينك عن جمال ربك مالكت الاسماء والصفات وكذلك يجب
 الاحتفاء في ايام تلوز الانبياء بما يجدون في طعامهم الاختلاف

مع قواعد اللسان بجان الله من جملة الناس واجتبا بهم اما يقولون
 بان الله تعالى قادر على كل شيء وعالم بكل شئ فكيف يريدون ان يحيدوا
 كلماته بجهلهم وادبهم ويزنوا آياته بقواعدهم ورسوماهم هل يجازوا كلمات
 ملك الملك والمعاد بقواعد قررها احد من اجساد سبحان ربى اعظم
 ما قلت وراية اناس يتكلمون بما يضحك به لاهليان في هذا الزمان
 فانظر يا ايتها السامع حين ما نزل القرآن من سما مشيته الرحمن عز
 عليه سبحانه من اهل اللسان فلما تلا امره وسيناد كره اذا استدلت
 اهل في فصاحة وملاحة وتجب من انباء هذا الزمان مع استماعهم وهم
 بما جرى في عهد الفرقان كذا لك بترضون على كلمات الله القادة
 بشكك الاعتراضات استخيفه ويحججون ببا عن بواوق شميس حال
 الا لو هبته قل يا ايتها العبد الامير عظيم عظيم فلما طلعت به وبقيت
 بان الذي للزم هو سر القدم وظهر الحق في العالم كيف تمكنت
 بالفرع بعد الوصول الى الاصل وتجب بالمقال عن اخصي المسال
 اياك اياك ان ترن كلمات موليك بقواعد قرر بانفسك وهو ك
 لئلا تتجب عن الذي وعدت به في الكتاب وانجرك به الوال
 فيا ايتها السامع قد بينت لك في هذه الجارات ما يجب الطلب

عن رب السموات وقد خرقت البحجيات ودرفت الكلك باشرت في
 في سائر الاشارات نسل الله تعالى بان يعرف لكل ما اراد ولا يمنة عن
 سبيل الرشاد ويظلم في ظلال شجرة الحب والود فلما اطلع الطالع
 بهذه الاحجاب المانعة ورفع عن نفسه ملكة الاستمار الحائلة اذا
 يسلك مسالك التوحيد ويضرب بوادى طروق التجريد ويمنع نفسه عن
 كل ما لا يمتنع له ويسكت لسانه عن ذكر ما سوى الله ويده عن الارتقاء الى غير
 رضا حينئذ يشرق عليه تجليات شمس الايقان ويحلي على مراتق فؤاده انوار الايمان
 ويعتد على سريره قلبه سلطان محبة الرحمن اذا فاعرف بانته في هذه الحالة يكون
 غالباً على العالم ومسرعا ومؤثراً فيه بحيث لا يمنع عما اراد ويكون مثل كبر
 الاحمر لتقلب نحاس وجودات البشر فيمان الذي يؤيده ووصله الى هذا المقام
 الاعلى والمقصود الاقصى الاذني ولا يخاف في هذا المقام ان يستين لكتنا اكثر مما
 ذكرنا من بواع الكلام والله في فتح عينيه لشارقة الانوار واذ نبيه لا سماع
 الاذكار ليعرف المراد ويقنع وكتفى بالاشارة في هذه العبارة اذا برح
 الى هتيرة الحديث ونقول قوله فطقت انانت فقال حاشاك حاشاك
 وشل منه بل اناترا بشلكت واني وانعدم معك فاجابه وقال
 حاشاك حاشاك انك جوهر الهي وروح رباني كيف يتاسر الروح

العلوي الحقيقي بالجسد الفعلي الترابي انكسرتة خل جسم الكبرياء وحظيرة
 قدس البقاء، وانا البقي على الارض التي تركبت منها ظلي عرف اهل العزما
 من هذا البيان فتأدت الارواح من الابدان ويحسدوا الاية غير نبي الانس
 ولا ينس عن السوء والظلمان في هواه عرفان الرحمن سبحانه اللهم يا الهي و
 سيدي ورجائي انك بملكنا كنت الغالب على الاشياء وقد تركت الحظيرة
 على من في الارض والسماء بان توفني عبادك على تجريد الارواح والانس
 بانور عن الاشباح حتى يسيروا جاهلين للدخول في بناهم حرم عز وجلت
 ونجا قدس تجريدك وايدهم على الطيران في هواه عز وجلت وبناء قد
 ايقانك اذ انك انت المقدر على ما تشاء لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز

المحظ

الحكيم

وانا ما سئلت يا ايها التوجه الى ساحة البقاء والمفسس من قببات شجرة
 طور سيناء من الملائكة والمراد بهذا الاسم في الآيات الالهية فاعلم
 بان له ممان شتى وفي مقام المخلوق تطلق على الذين قدسيت اذ ياظم عن
 السموات ويمتجون رب السموات في كل الصفات، وهذا الاسم يطلق
 على باطنهم ويحكي عن مخرجهم وحققتهم واو انك الذين يذكرهم الله في آيات
 ويقيمهم باسمائهم واني اذكر لك من اسمائهم وافسرة لك لكي تعرف

المحظ

المقصود ومعاني كلمات حضرة المعبود ومنها حمله العرش فاعلم بان المراد من العرش
هو قلب الانبياء كما عرفت وخذليب البقا، ودرقا، العما، قلب المؤمن عرش
الرحمن ونقل لسان العظمة في الكلمات المكنونة فواو كنز في قدسه لنزولي و
رد حكت منظرى طوره لطورى لانه يقبل مثل الجبال ويستقر عليه سلطان المحبة
ما كنت المبدء، والمآل وفي مقام المحي تطلق على انبياء الله ورسوله كما قال تبارك و
تعالى في القرآن الكريم الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة اولي ابصار
مثنى وثلاث ورباع الخ وقدر اذ رب العزة من الاجته في هذه الالية شئون
الايات وقوام البسنيات التي تعجب بها وجعلها سبب وصول العباد الى جنه
الرشاد وهديت الخلق الى جنه المحب والوداد لانها هي اسبب الاعظم لترقى
العالم والجنح الا قوم لطيرن القلوب الصافية الى جنه الاحدية ومقام قدس
الواحدية لانه سميت بالاجته في الكتب الاليمه فوالله يا ايها المتوجه الى الله
لو سمع احديه من آيات ربه بسمع الفؤاد ويدرك لذت المعاني التي سترت فيها
ليرتقى الى منتهى مقامات التليد ويقصده من العوالم الربانية الى العوالم
الحقيقية وفي مقام يطلق به الاسم على شيعته الله ان فذة وارادته الحقيقه الكاله
لانها هي علة خلق العالم وسبب تقصص قصص الوجود وسبب عدم وان في الاسم
يطلق على جميع الصفات الاليمه واني لو اريد ان اجعل في هذا المقام ليطول

الكلام ومن يريد ان يطلق ويعرف بالتفضيل فليقر آيات الله العزيز بحسب
 وتبين في المقامات التي نزلت به الاسم اذا يعرف المراد ويقنع بما ذكرني
 كتب العباد وفي مقام يعلق هذا الاسم على احكام التي نزلت من سماوية
 الرحمن وجعلها الله سبب الاغظم لحفظ العالم و قدرها الموت والحيوة وانما
 هي في مقام اخذ الروح بالمؤمنين لمصليين تسمى اسرافيل وفي مقام اخذ الروح
 عن المشركين تسمى عزرائيل وفي مقام حفظ عباد الله عن الافات تسمى ملكة
 حافظات وفي كل مقام تسمى في الآيات الالهية باسم مخصوص ولا يقدر العباد
 ان يكتب ويضطرر من اختلاف الاسماء التي نزلت في كتب الانبياء
 ثم علم يا ايها المؤمن بان الذي خلق الوجود من العدم وعلم الانبياء ما
 لم يعلم يكون مختاراً في ما يشاء ومقتداً على ما يريد من خلق جديد ولا يسكر
 العارف قدرته العاودة وقوية القوية القاهرة ويوقن كل بصير بان لو
 يشاء لخلق خلقاً لا تدركه حوادث الزمان ولا يحيط عليه حواس من في الامكان
 وانى في هذا المقام الكتب انزل من جبروت الله العزيز بسبل في جواب
 من سئل ربه بحليل من جبرئيل قوله جللت عظمتي وعلت قدرته وانما ما نيلت
 من الجبرئيل اذا جبرئيل قام لدى الوجه ويقول يا ايها السائل نا علم اذام
 لسان العظمة بكلمة العلياً يا جبرئيل تراني موجوداً على ايسر الصور في ظاهر

الظاهر لا تجب من ذلك ان ربك لهو المقدر للقدير واما ما سئلت من الرحمن فاعلم
 بان الله تعالى خلق الانسان من اربع عناصر النار والهوى والماء والتراب
 ونفس من النار والحزارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلب في الانسان طبعية اننا
 على ساير اللطبايح ينطق عليه هذا الاسم وهو في الحقيقة الاوالية يعلو على
 المؤمنين بالله والمؤمنين بابائه والمجاهدين في سبيله لانهم خلقوا من نار الكلمة
 الربانية التي تكلم بها لسان الالهية له اقال وقوله الحق وظل الجان من ارجح
 من نار وكذلك وصفهم في كتابه ابيسين بقوله الميتين اشء على الكارلان
 في سنام الجهاد مع اهل العباد تريحيم كالبرق اللامع والريح القاصع تعالى عن
 حركتهم تلك النار الموقدة من سدة الآلية ولما تنظر الى حجمهم ولطيمهم وقيام
 امر الله وتقدسيمهم عما سواه ستميم بالملكية كما ذكرنا في بدو الكلام وفي مقام
 ينطق على الذين يسبقون في الايمان عماد ونعم ما يرى منهم سرعة الحركة
 من النار الموقدة من الكلمة الالهية لان من قلوبهم ترتفع زفرات النجوة والو
 وفي بوطنهم لتهب نيران مودة ما لك الجسد والمعاد اذا غرغ يا ايتها
 السائل باننا فيرنا لك التفسير الحقيقي في هذا الاسم ولكن فاعلم بان ينطق
 على غير المؤمنين مجازا ما يرى منهم من الكبر والاستكبار في امر الله و
 المحاربة والمجاهدة مع انبياء الله ويدل على هذين التفسيرين ما نزل

من خبره وثبت مشيئة الله رب العالمين في سورة الجن قوله تعالى ان
 اوحى الى انه اسمع نفوس الجن فقالوا انما سمعنا قرانا عجبا نبي الى
 الرشد فاستجاب ولم ينسرك بربنا احد الى قوله تعالى وانما نزلناكم
 وننادون فانك كنا لرايينه وافي اياها بعد المتوجه الى الله قدر
 في آيات ما كنت المبدء والمآل كل يحظر بالبال فلا تحتاج بالجو والسؤال
 ولكن احتياج اهل الوداد هو من شئت الا لوح في البلاد
 بان يوفى حسبانه على مسئلة آياته والواحد ويؤيدهم على عزنا
 واستغنا عما دونها وسئله تعالى بان تهيء لك ولاتبائه خير الدنيا
 والاخرة ويكنكم في ظلال شجرة غمامة والطلاقه
 يشرككم من معين رحمة وفضاله انه على كل شئ
 قدير لا اله الا هو الواحد الصمد العزيز

الحكيم

كسبه وحرره العبد الذنب الفقير المسكين ميرزا عبد الرحمن ابن ميرزا عبد
 الرحيم الالاستر ابادي في يوم شنبه من الشهر المحرم سنة ١٢٢١